

تحلیل مبانی فقهی مسئولیت کیفری دولت؛ ظرفیت‌ها و چالش‌ها

اسماعیل آقا بابایی بنی^۳

مهدی طاهری^۲

محمد علی حاجی ده آبادی^۱

چکیده

مسئولیت کیفری دولت، به‌عنوان شخصیت حقوقی مستقل، موضوع جدید و چالش‌برانگیز در حقوق کیفری و فقه اسلامی است که تاکنون در نظام‌های حقوقی داخلی و بین‌المللی به‌طور کامل پذیرفته نشده است. این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی، مبانی و چالش‌های انتساب جرم به دولت را از منظر فقه اسلامی بررسی کرده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که در چارچوب فقه اسلامی، اصول و قواعدی همچون عدالت، تساوی اشخاص در برابر قانون، قاعده «لا یبطل حق امری مسلم» و رعایت مصلحت عمومی، ظرفیت و پشتوانه لازم را برای پذیرش مسئولیت کیفری دولت به‌عنوان یک شخص حقوقی مستقل فراهم می‌سازند. این مبانی فقهی، افزون بر حمایت از حقوق و آزادی‌های شهروندان، بر ضرورت پاسخگویی نهادهای دولتی در قبال رفتارهای زیان‌بار و مجرمانه تأکید دارند و می‌توانند زمینه توجیه فقهی انتساب جرم به شخصیت اعتباری دولت را فراهم نمایند. اما چالش‌های چون اختلاف نظر درباره ماهیت شخصیت حقوقی دولت، امکان تحقق اراده و سوءنیت کیفری برای شخص اعتباری، نحوه انتساب فعل مجرمانه به دولت مستقل از کارگزاران آن و فقدان نهادهای ناظر بر اعمال دولت را نیز نباید نادیده گرفت.

کلیدواژه‌ها: بنای عقلا، دولت، عدالت کیفری، شخص حقوقی، فقه اسلامی، مسئولیت کیفری.

۱. دانشیار گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه قم و مدیر حقوق مجتمع آموزش عالی علوم انسانی اسلامی، جامعه المصطفی العالمیه، قم. ایمیل: dr-hajidehabadi@yahoo.com (استاد راهنما).
۲. دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی، گروه حقوق مجتمع آموزش عالی علوم انسانی اسلامی، جامعه المصطفی العالمیه، قم، ایران. Mahdi.taheri1368@gmail.com (نویسنده مسئول)
۳. دانشیار، عضو هیئت علمی گروه مسائل فقهی و حقوقی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ایران. aghababei@isca.ac.ir (استاد مشاور)

مقدمه

در خصوص مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی حقوق عمومی، به ویژه دولت، همواره تردیدهای جدی مطرح بوده است. تردید در امکان انتساب جرم به دولت، ریشه در نظریه‌های کلاسیک حقوق کیفری دارد؛ نظریه‌هایی که جرم را محصول اراده و محاسبه عقلانی فرد برای تحصیل منفعت شخصی می‌دانند. بر این مبنای دولت به عنوان شخصی اعتباری و فاقد اراده طبیعی، نمی‌تواند موضوع مسئولیت کیفری قرار گیرد (اردبیلی، ۱۴۰۴: ۳۲).^۴ در حالی که، رویکردهای نوین جرم‌شناختی نشان داده‌اند که بسیاری از جرایم و آسیب‌های اجتماعی، نتیجه ترک فعل‌های حکومتی، سوء مدیریت، سهل‌انگاری ساختاری و اعمال قدرت سازمان‌یافته‌اند (گرین و وارد، ۱۳۹۸: ۴۱-۴۵؛ رایجیان اصلی، ۱۳۹۰: ۱۷۰؛ پویا، ۱۴۰۲: ۱۰۳). از این رو، محدود ساختن مسئولیت کیفری به اشخاص حقیقی، پاسخگوی واقعیت‌های پیچیده جوامع معاصر کنونی نیست. بلکه ضرورت جرم‌انگاری و کیفرگذاری رفتارهای دولت به مثابه شخص حقوقی مستقل کاملاً محسوس است.

انتساب جرم به دولت را می‌توان از دو منظر بررسی کرد: نخست، مسئولیت کیفری مأموران و کارگزاران دولتی به عنوان اشخاص حقیقی، و دوم، مسئولیت کیفری خود دولت به عنوان شخص حقوقی مستقل. هرچند مسئولیت کیفری کارگزاران دولت در فقه و حقوق مورد بحث قرار گرفته، اما انتساب جرم به شخصیت حقوقی دولت، مستقل از مسئولیت کارکنان آن، همچنان با ابهامات بنیادین فقهی و حقوقی مواجه است. در پژوهش حاضر، دولت در معنای موسع آن، شامل تمامی نهادهای اعمال‌کننده اقتدار عمومی، مدنظر قرار گرفته است. این تفکیک از این جهت اهمیت دارد که در بسیاری از مباحث، میان «دولت» به عنوان شخص حقوقی و «حکومت» به عنوان هیئت حاکمه خلط شده است. در ادبیات حقوق عمومی، حکومت بیشتر ناظر بر ساختار اعمال قدرت سیاسی است، در حالی که دولت کلیت سازمان سیاسی و اداری کشور را دربر می‌گیرد (جعفری لنگرودی، ۱۴۰۴: ۳۸۶؛ محمدی مزرعی و نادری، ۱۳۹۷: ۶۳). از این رو، اگر دولت صرفاً به هیئت حاکمه یا مأموران سیاسی تقلیل یابد، مسئولیت کیفری آن نیز در نهایت به مسئولیت اشخاص حقیقی بازخواهد گشت؛ اما اگر دولت به عنوان شخصیت اعتباری و مستقل پذیرفته شود، امکان بحث از مسئولیت کیفری شخص حقوقی دولت نیز قابل طرح خواهد بود (مرتضوی،

^۴. «مسئولیت مدنی دولت‌ها در اوایل قرن ۱۹ پذیرفته شده است؛ ولی مسئولیت کیفری همواره در حاله ای از ابهام قرار دارد. بعضی کشورها مانند هلند و ژاپن، مسئولیت کیفری دولت را پذیرفته ولی به آن عمل نکرده‌اند. برخی دیگر از کشورها نیز یا به طور کلی مسئولیت کیفری برای دولت پیش‌بینی نکرده‌اند و یا اینکه مانند فرانسه صراحتاً دولت را از مسئولیت کیفری استثناء کرده‌اند» (شقایق و شاملو، ۱۴۰۴: ۴۰۶).

۱۳۹۶: ۳۸). مسئولیت کیفری کارگزاران و مقامات دولتی تا حد زیادی در نظام‌های کیفری معاصر مورد پذیرش قرار گرفته است؛ اما پذیرش مسئولیت کیفری خود دولت به عنوان یک شخصیت حقوقی مستقل، همچنان با ابهامات نظری و چالش‌های فقهی و حقوقی مواجه است.

پژوهش حاضر با هدف واکاوی و تبیین مبانی مسئولیت کیفری دولت از منظر فقه اسلامی، درصدد پاسخ به این پرسش اساسی است که: در چارچوب فقه اسلامی، چگونه می‌توان مسئولیت کیفری را به شخص حقوقی دولت، فارغ از مسئولیت کارمندان آن، نسبت داد؟ انتساب جرم به شخص حقوقی دولت به لحاظ فقهی با چه چالش‌هایی مواجه است؟ به نظر می‌رسد در چارچوب فقه اسلامی، با توجه به تحول کارکردهای دولت و گسترش حوزه مداخلات و فعالیت‌های تصدی‌گرایانه آن، بتوان اصل مسئولیت کیفری دولت را به عنوان یک شخص حقوقی مستقل، فی‌الجمله قابل پذیرش دانست. این دیدگاه بر مبانی‌ای همچون اصل تساوی اشخاص در برابر قانون، اقتضائات عدالت کیفری، ضرورت‌های عقلایی و مصالح عمومی استوار است؛ به گونه‌ای که در برخی موارد، انتساب رفتار مجرمانه به شخصیت اعتباری دولت، مستقل از مسئولیت کیفری کارگزاران و مأموران آن، قابل توجیه فقهی و حقوقی خواهد بود. باین حال، پذیرش مسئولیت کیفری دولت با چالش‌ها و ابهامات جدی روبه‌رو است؛ از جمله ابهام در ماهیت شخصیت حقوقی دولت، امکان تحقق اراده و قصد مجرمانه برای شخص اعتباری، نحوه انتساب فعل مجرمانه به دولت، و همچنین دشواری اعمال مجازات‌های کیفری بر نهاد دولت. از این رو، هرچند اصل امکان مسئولیت کیفری دولت در برخی حوزه‌ها قابل دفاع به نظر می‌رسد، اما قلمرو، مبانی و آثار آن همچنان نیازمند تبیین دقیق فقهی و حقوقی است.

در زمینه پیشینه پژوهش، مطالعات موجود عمدتاً یا با رویکرد حقوقی و سیاسی به موضوع پرداخته‌اند یا صرفاً به بیان کلیات مبانی فقهی مسئولیت کیفری دولت بسنده کرده‌اند. برای نمونه، سالار صادقی، رضا فانی و حسن موثقی (۱۳۹۹) در مقاله «واکاوی مبانی حقوقی - سیاسی مسئولیت کیفری دولت با نگاهی بر آموزه‌های دینی و فقهی»، بیشتر به تبیین مبانی نظری، سیاسی و کلیات فقهی مسئولیت کیفری دولت پرداخته‌اند و تلاش کرده‌اند امکان انتساب مسئولیت کیفری به دولت را از منظر آموزه‌های دینی توجیه نمایند. اما، نویسندگان اثر مذکور عمدتاً بر مسئولیت کیفری کارگزاران و مقامات حکومتی، یا به تعبیر دقیق‌تر، مسئولیت کیفری حکومت، تمرکز داشته‌اند و به مسئولیت کیفری دولت به عنوان یک شخصیت حقوقی مستقل، آن گونه که در پژوهش حاضر مورد نظر است، نپرداخته‌اند.

همچنین محمود محمدی جرجافکی، روح‌الله افضلی و مجید خزاعی (۱۴۰۱) در مقاله «تحلیل مبانی فقهی مسئولیت کیفری دولت‌ها»، برخی قواعد فقهی همچون قاعده تسبیب، لاضرر و اتلاف را به‌عنوان مبانی فقهی پذیرش مسئولیت کیفری دولت مطرح کرده‌اند. در این اثر نیز، نخست آن‌که نویسندگان به‌جای بررسی مبانی فقهی، عمدتاً به تبیین و تحلیل قواعد فقهی پرداخته‌اند. دوم آن‌که هرچند در عنوان مقاله از مفهوم «دولت» استفاده شده است، اما مقصود نویسندگان از دولت، در واقع «حکومت» و کارگزاران حاکمیتی بوده، نه دولت به‌مثابه یک شخصیت حقوقی مستقل. افزون بر این، حمید محمدی (۱۳۹۸) در مقاله «مسئولیت دولت یا حکومت؛ تبیین مبانی آن در آموزه‌های فقه و حقوق کیفری ایران» به بررسی مسئولیت حکومت در پرتو مبانی فقهی و حقوق کیفری ایران پرداخته و بیشتر بر مسئولیت ناشی از اعمال زیان‌بار دولت تمرکز کرده است. در پژوهشی جدیدتر نیز محمد رسول آهنگران و همکاران (۱۴۰۴) در مقاله «دولت به‌عنوان سبب اقوی از مباشر در ارتکاب جرم»، مسئولیت کیفری دولت را از منظر نظریه سببیت تحلیل کرده و بر امکان انتساب جرم به دولت از حیث سببیت تأکید نموده‌اند. با وجود اهمیت این پژوهش‌ها، تحلیل مستقلی از ظرفیت فقه اسلامی برای انتساب مسئولیت کیفری به شخصیت حقوقی دولت، به‌ویژه با تمرکز بر قواعد فقه جزایی، مبانی شخصیت حقوقی و پیوند آن با تحولات نوین جرم‌شناسی، کمتر مورد توجه قرار گرفته است. اما پژوهش حاضر با رویکرد فقهی - انتقادی، ضمن بهره‌گیری از مبانی فقه اسلامی، میان مباحث مسئولیت کیفری دولت و حکومت تفاوت قائل شده و میان مبانی فقهی، جرم‌شناسی انتقادی، آسیب‌شناسی اجتماعی و ضرورت پاسخگویی نهادهای عمومی پیوند برقرار می‌کند و در پی ارائه چارچوب تحلیلی برای امکان‌سنجی مسئولیت کیفری دولت در فقه اسلامی است.

اهمیت و ضرورت پژوهش حاضر از آن‌رو قابل توجه است که تحولات معاصر در حوزه حقوق کیفری، جرم‌شناسی و حقوق عمومی نشان می‌دهد دولت‌ها، به‌عنوان بزرگ‌ترین نهادهای اعمال‌کننده قدرت عمومی، در برخی موارد خود به منشأ رفتارهای زیان‌بار، ناقض حقوق عمومی و حتی ارتکاب رفتارهای مجرمانه تبدیل شده‌اند. پدیده‌هایی همچون فساد اداری سازمان‌یافته، سوءاستفاده از قدرت، نقض گسترده حقوق بشر، تبعیض ساختاری، سرکوب سیاسی و تخریب محیط زیست، تنها ناشی از رفتار اشخاص حقیقی نیست، بلکه در بسیاری از موارد، ریشه در سیاست‌ها، تصمیمات و ساختارهای حکومتی دارند (گرین و وارد، ۱۳۹۸: ۱۷-۱۹؛ صادقی، فانی و موثقی، ۱۳۹۹: ۱۰۶). از این‌رو، مسئولیت کیفری دولت، امروزه به یکی از مباحث مهم حقوق کیفری معاصر و عدالت

عمومی تبدیل شده است. از سوی دیگر، گسترش نقش دولت‌ها در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، امنیتی و اجتماعی، موجب شده است که آثار زیان‌بار تصمیمات حکومتی، ابعاد گسترده‌تری به خود بگیرد؛ به گونه‌ای که گاه رفتارهای منتسب به ساختارهای حکومتی، خساراتی فراتر از جرایم فردی ایجاد می‌کند. از همین رو از دهه ۱۹۹۰ م. به بعد، تحت تأثیر رویکردهای جرم‌شناسی انتقادی، جرم‌شناسی دولتی و مطالعات آسیب‌شناسی اجتماعی (زمیولوژی)، توجه به نقش ساختارهای قدرت در تولید جرم و آسیب‌های اجتماعی ناشی از آن افزایش یافته است (غلامی و عباسی، ۱۳۹۶: ۸۴-۸۵). در این رویکردها، جرم صرفاً به رفتار فردی و با مفهوم قانونی آن، محدود نمی‌شود، بلکه سیاست‌ها و عملکرد نهادهای حکومتی نیز می‌تواند منشأ آسیب‌های گسترده اجتماعی باشد (غلامی، خسروشاهی و جوادی حسین‌آباد، ۱۴۰۲: ۱۷).

این تحولات، ضرورت بررسی مبانی فقهی مسئولیت کیفری دولت را دوچندان می‌سازد؛ زیرا در فقه اسلامی، هرچند درباره مسئولیت کیفری اشخاص حقیقی و کارگزاران دولت بحث‌های گسترده‌ای مطرح شده، اما مسئله انتساب جرم به شخصیت حقوقی دولت، مستقل از مسئولیت مأموران آن، همچنان با ابهامات و چالش‌های فقهی مواجه است. در نتیجه، پرسش از امکان یا عدم امکان پذیرش مسئولیت کیفری دولت در چارچوب فقه اسلامی، صرفاً یک بحث نظری نیست، بلکه با مسئله حمایت از حقوق عمومی، تحقق عدالت کیفری و ضرورت پاسخگویی نهادهای قدرت پیوند مستقیم دارد. بر این اساس، پژوهش حاضر با بهره‌گیری از روش توصیفی - تحلیلی، درصدد تبیین مبانی و چالش‌های انتساب مسئولیت کیفری به شخص حقوقی دولت از منظر فقه اسلامی است و تلاش می‌کند ظرفیت قواعد و اصول فقهی را در تحلیل مسئولیت کیفری دولت و پاسخگویی نهادهای عمومی مورد بررسی قرار دهد.

۱. مبانی و ظرفیت‌های فقهی امکان مسئولیت کیفری دولت

رویکردهای سنتی در تحلیل مبانی فقهی مسئولیت کیفری، انتساب جرم به شخصیت اعتباری دولت را با ماهیت و کارویژه‌های ذاتی آن ناسازگار تلقی می‌کنند. با این حال، تحولات دولت مدرن، گسترش دامنه فعالیت‌های حاکمیتی و تصدی گرایانه، و توسعه مفهوم شخصیت حقوقی، نشان می‌دهد که رویکردهای سنتی فقهی به‌تنهایی پاسخ‌گوی بسیاری از مسائل نوپدید حقوق عمومی و کیفری نیستند. از این رو، این پرسش اساسی مطرح می‌شود که چگونه می‌توان از رهگذر بازخوانی مبانی فقهی، امکان پذیرش مسئولیت کیفری دولت را تبیین یا دست‌کم

زمینه‌های نظری آن را تقویت کرد. بر همین اساس، در این بخش مهم‌ترین مبانی و ظرفیت‌های فقهی مؤثر در حمایت از نظریه مسئولیت کیفری دولت مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱.۱. اقتضای عدالت و جلوگیری از تضييع حقوق افراد

عدالت در فقه اسلامی، از بنیادی‌ترین مبانی مشروعیت حکومت و الزام دولت به رعایت حقوق شهروندان و تأمین مصالح عمومی به شمار می‌آید. برخی از حقوق‌دانان نیز عدالت را مبنای اصلی تعهد دولت در پاسداری از حقوق مردم دانسته‌اند (جعفری لنگرودی، ۱۴۰۴: ۵۸۷). در منابع اسلامی نیز عدالت جایگاهی محوری دارد؛ چنان‌که امام علی (ع) از آن به‌عنوان «سیر نگهبان دولت‌ها» یاد نموده است (نهج‌البلاغه: ۳۴۰). بر این اساس، عدالت نه تنها بنیان سیاست کیفری، بلکه اساس نظم مدنی و اجتماعی در نظام اسلامی تلقی می‌شود. از این رو، حمایت از بزه‌دیدگان، جبران خسارات ناشی از رفتارهای زیان‌بار و جلوگیری از ظلم و تعدی، از مهم‌ترین جلوه‌های تحقق عدالت و از ارکان اساسی حکومت مشروع به شمار می‌رود.

در همین راستا، روایاتی همچون «إِنَّهُ لَا يَصْلُحُ ذَهَابُ حَقِّ أَحَدٍ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۴/۷) و «لَا يُبْطَلُ حَقُّ أَمْرٍ مُسْلِمٍ» (همان، ج ۷/۳۰۲) که در ابواب مختلف فقهی از جمله دیات، شهادت و وصایا مطرح شده‌اند، بیانگر یک قاعده عام فقهی مبنی بر منع تضييع حقوق افراد هستند. یکی از مصادیق قابل تطبیق این قاعده، مسئله شخصیت حقوقی است. بدین معنا که با گسترش نقش اشخاص حقوقی در روابط اجتماعی و اقتصادی، عدم پذیرش مشروعیت و مسئولیت آن‌ها می‌تواند به اختلال در نظم عمومی و تضييع گسترده حقوق افراد بینجامد (امین، ۱۴۰۰: ۵۵۱؛ موسوی مجاب و رفیع‌زاده، ۱۳۹۴: ۱۴۸). بر مبنای قاعده «لا يبطل حق امرئ مسلم» نیز نمی‌توان حقوق آسیب‌دیدگان را صرفاً به دلیل شخصیت حقوقی بودن مرتکب یا عامل رفتار زیان‌بار، بلاجبران و بدون پاسخ رها کرد؛ زیرا چنین وضعیتی به «ذهاب حق» و بطلان حقوق اشخاص منتهی می‌شود (الشارفی، ۲۰۱۹: ۵۳). افزون بر این، همان‌گونه که این قاعده در برخی موارد، همچون دیات و شهادت، موجب توسعه قلمرو تکالیف و مسئولیت‌ها – حتی نسبت به بیت‌المال – شده است، در حوزه مسئولیت کیفری دولت نیز می‌تواند مبنایی برای پذیرش اصل پاسخ‌گویی دولت در قبال رفتارهای زیان‌بار، به‌ویژه در حوزه فعالیت‌های تصدی‌گرایانه، تلقی گردد. در همین راستا، از تبصره ماده ۲۰ قانون مجازات اسلامی ایران نیز می‌توان استنباط کرد که استثنا بر مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی، صرفاً ناظر به اعمال حاکمیتی است (ابراهیم‌پور و جوانمرد، ۱۳۹۸: ۱۹۷). صرف نظر از اینکه برخی

نویسندگان مسئولیت کیفری دولت را شامل امور حاکمیتی نیز می‌دانند (پورقاسم چورکوچان و بشیریه، ۱۴۰۰: ۸۷)؛ قدر مسلم آنست که طبق مبانی یاد شده، دولت در حوزه فعالیت‌های تصدی‌گرایانه، همانند اشخاص حقوقی حقوق خصوص مسئولیت کیفری دارد. زیرا از حیث کارکرد و ماهیت، تفاوت زیادی بین این دسته از اشخاص و شخصیت حقوقی دولت وجود ندارد.

بنابراین، می‌توان میان اعمال حاکمیتی دولت و فعالیت‌های تصدی‌گری آن تفکیک قائل شد؛ به این معنا که هرچند دولت در قلمرو اعمال حاکمیتی، به دلیل ارتباط مستقیم با اقتدار عمومی، حفظ نظم سیاسی و اعمال حاکمیت، ممکن است از شمول برخی ضمانت‌اجراهای کیفری مستثنا گردد، اما در حوزه تصدی‌گری - جایی که دولت در جایگاه یک شخص حقوقی مشابه سایر اشخاص حقوقی خصوصی وارد فعالیت‌های اقتصادی، خدماتی و اجرایی می‌شود - پذیرش مسئولیت کیفری آن قابل دفاع‌تر به نظر می‌رسد. بر همین اساس، برخی نظام‌های حقوقی نیز مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی عمومی را در امور تصدی‌گری پذیرفته، ولی حوزه اعمال حاکمیتی را از قلمرو این مسئولیت خارج دانسته‌اند (فروج‌اللهی، ۱۳۹۴: ۱۳۱).^۵ زیرا تحولات ساختاری دولت - های مدرن و گسترش دامنه مداخلات آن‌ها در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و اجرایی، بازاندیشی در مبانی سنتی مسئولیت کیفری را ضروری ساخته است. امروزه دولت‌ها صرفاً نهادهای حاکمیتی محدود نیستند، بلکه در بسیاری از موارد، به‌عنوان بزرگ‌ترین بازیگران اقتصادی و اداری، زمینه وقوع خسارت‌های گسترده و نقض حقوق عمومی را فراهم می‌سازند. در چنین شرایطی، عدم پذیرش هرگونه مسئولیت کیفری برای دولت، عملاً می‌تواند به ایجاد نوعی مصونیت مطلق بینجامد؛ مصونیتی که نتیجه آن، بی‌پاسخ ماندن بسیاری از رفتارهای زیان‌بار و تضعیف اعتماد عمومی به عدالت کیفری است.

از منظر فقه اسلامی نیز، هرچند نظریه سنتی مسئولیت کیفری بیشتر ناظر بر اشخاص حقیقی بوده است، اما می‌توان با استناد و استنباط از برخی قواعد فقهی مبانی سنتی مسئولیت کیفری را به چالش کشید و ظرفیت پذیرش مسئولیت کیفری دولت را ایجاد نمود. قاعده «لا یبطل حق امری مسلم» از مهم‌ترین این قواعد است؛ زیرا مقتضای

^۵ ماده ۲- ۱۲۱ قانون جزای فرانسه: «اشخاص حقوقی به استثنای دولت بر مبنای تمایزهای ماده ۴- ۱۲۱- تا ماده ۷- ۱۲۱ نسبت به بزه‌هایی که به حساب آن‌ها توسط نهادها و نایندگان صورت می‌گیرد از لحاظ کیفری مسئول می‌باشند. با این همه شوراها محلی و گروه‌هایشان از نظر کیفری مسئول نمی‌باشند مگر برای بزه‌های ارتكابی در اجرای فعالیت‌هایی که می‌توانند موضوع قرار داد واگذاری خدمات عمومی واقع شوند. مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی با رعایت مقررات بند چهارم ماده ۳- ۱۲۱ مانع مسئولیت اشخاص حقیقی مباشر یا معاون همین اعمال نیست».

این قاعده آن است که هیچ حقی نباید بدون جبران و پاسخ باقی بماند. اگر رفتارهای زیان‌بار ناشی از تصمیمات، سیاست‌ها یا عملکرد نهادهای دولتی، منجر به تضییع گسترده حقوق اشخاص گردد، اما به دلیل فقدان مسئولیت کیفری دولت امکان پاسخگویی مؤثر وجود نداشته باشد، نتیجه آن نوعی بطلان عملی حقوق شهروندان خواهد بود؛ امری که با روح عدالت در فقه اسلامی و مقاصد شریعت اسلام ناسازگار است. افزون بر این، قواعدی همچون «لاضرر» و «العدل اساس الحکم» نیز می‌توانند در جهت تقویت مبنای فقهی مسئولیت کیفری دولت مورد استناد قرار گیرند. بر اساس قاعده لاضرر، هیچ نهاد یا شخصی - حتی دولت - نباید منشأ ورود ضرر نامشروع به افراد باشد، و در صورت تحقق چنین ضرری، نظام حقوقی موظف به پیش‌بینی سازوکارهای مؤثر پاسخگویی است.

۱،۲. اصل تساوی اشخاص و حاکمیت یکسان قانون الهی

اصل تساوی اشخاص در برابر قانون و احکام شرعی، یکی از مهم‌ترین مبانی قابل استناد در پذیرش امکان مسئولیت کیفری دولت در فقه اسلامی به شمار می‌آید. بر اساس این اصل، هیچ شخص یا نهادی، صرف‌نظر از جایگاه سیاسی، اداری یا حقوقی خود، خارج از قلمرو حاکمیت قانون الهی قرار نمی‌گیرد (احمدی روئین، ۱۳۹۱: ۹۵). در فقه امامیه نیز، با وجود پذیرش نهاد ولایت فقیه به‌عنوان عالی‌ترین مرتبه حاکمیت در عصر غیبت، اصل برابری در برابر احکام و تکالیف شرعی همچنان محفوظ دانسته شده است. حتی در چارچوب نظریه ولایت مطلقه فقیه، اختیارات حاکم اسلامی در محدوده شریعت و مصالح عمومی تعریف می‌شود و نه فراتر از آن (حسینی تهرانی، ۱۴۲۱ق: ۲۳۹؛ خلخالی، ۱۴۲۲ق: ۶۸۹). برخی از فقها نیز در حوزه تکالیف مالی، وحدت عرفی میان اشخاص حقیقی و حقوقی را برای شمول احکام کافی دانسته‌اند (خلخالی، ۱۳۸۵: ۲۳۲). این دیدگاه نشان می‌دهد که در فقه اسلامی، شخصیت حقوقی صرفاً یک اعتبار صوری فاقد آثار الزام‌آور تلقی نمی‌شود، بلکه می‌تواند موضوع حقوق، تکالیف و مسئولیت قرار گیرد. در همین راستا، امام خمینی پس از تصویب قانون اساسی و تثبیت اصل ولایت فقیه تصریح می‌کند که همه افراد، اعم از فقیه و غیر فقیه، تحت حاکمیت قانون الهی قرار دارند و هیچ مقامی فراتر از قانون نیست (خمینی، ۱۴۲۳ق: ۴۵). بنابراین، هنگامی که عالی‌ترین مقام حاکمیتی نیز مقید به قانون و احکام شرعی است، دولت به‌عنوان یک شخصیت حقوقی اعتباری نیز نمی‌تواند از شمول قواعد الزام‌آور حقوقی و کیفری مستثنا باشد.

بنابراین، اصل تساوی در برابر قانون را می‌توان یکی از مبانی تحلیلی مهم در پذیرش مسئولیت کیفری دولت دانست. مقتضای این اصل آن است که هر شخصیت حقوقی - اعم از شرکت، نهاد عمومی، حزب سیاسی یا دولت - در صورت ارتکاب رفتار خلاف قانون یا امتناع از انجام تکالیف الزامی، قابلیت انتساب مسئولیت و تحمل ضمانت‌اجراهای حقوقی و کیفری را داشته باشد. در غیر این صورت، اصل برابری در برابر قانون با نوعی مصونیت ساختاری قدرت مواجه خواهد شد؛ امری که با مبانی عدالت‌محور فقه اسلامی و فلسفه وجودی مسئولیت کیفری ناسازگار است (شریفی طزارکوهی و مدرس سبزواری، ۱۳۹۴: ۶۹). از این رو، پذیرش مسئولیت کیفری دولت را می‌توان نتیجه منطقی حاکمیت عام قانون الهی و نفی هرگونه امتیاز یا استثنا برای قدرت سیاسی در برابر قواعد الزام‌آور شرعی و حقوقی دانست.

۱.۳. اصل مصلحت و حفظ مقاصد بنیادین شریعت

در فقه اسلامی، مفهوم مصلحت به معنای صواب، شایستگی و صلاح است (دهخدا، ۱۳۸۵: ۱۸۵-۱۸۶) و به اموری اطلاق می‌شود که با مقاصد بنیادین شریعت در حفظ دین، جان، عقل، نسل و مال سازگار بوده و موجب تأمین منفعت یا دفع ضرر از جامعه گردد (حلی، ۱۴۰۳ ق: ۲۲۱). بر همین اساس، بسیاری از فقها بر این باورند که احکام شرعی، اعم از احکام عبادی، مدنی و کیفری، در راستای تحقق مصالح عمومی و جلوگیری از مفاسد اجتماعی تشریح شده‌اند (نجفی، ۱۴۰۴ ق، ج ۲۲/۳۲۴). از این رو، مفهوم مصلحت در فقه اسلامی صرفاً یک مفهوم اخلاقی یا سیاسی نیست، بلکه مبانی مهم در تحلیل کارکرد احکام و مشروعیت ساختارهای حکومتی به شمار می‌رود.

بر این مبنا، دولت در فقه اسلامی صرفاً نهاد اعمال‌کننده قدرت نیست، بلکه نهادی است که مشروعیت و کارآمدی آن با میزان توانایی‌اش در تأمین مصالح عمومی و جلوگیری از مفاسد سنجیده می‌شود. به بیان دیگر، فلسفه وجودی دولت در نظام اسلامی، حفظ نظم عمومی، حمایت از حقوق مردم، تأمین امنیت و جلوگیری از ورود ضرر و فساد به جامعه است. بنابراین، هرگاه دولت از طریق سیاست‌گذاری، تصمیمات اجرایی، ترک فعل یا سوءمدیریت، خود به منشأ مفسده و تضييع حقوق عمومی تبدیل شود، در واقع از هدف و کارکرد اصلی مشروعیت خویش فاصله گرفته است. در فقه اسلامی، مسئولیت همواره متناسب با میزان قدرت و تأثیرگذاری تعریف می‌گردد. دولت مدرن، به دلیل گستره وسیع اختیارات و مداخلات خود در حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی و امنیتی، بیش از هر

نهاد دیگری توانایی ایجاد منفعت یا ورود آسیب به جامعه را دارد. این وضعیت نه تنها با اصل عدالت، بلکه با فلسفه مصلحت‌محور شریعت نیز ناسازگار است؛ زیرا مصلحت عمومی اقتضا می‌کند که هر قدرتی در برابر آثار زیان‌بار عملکرد خود پاسخگو باشد.

البته این امر به معنای پذیرش مطلق و بدون قید مسئولیت کیفری دولت نیست. یکی از چالش‌های مهم آن است که اعمال مجازات علیه دولت ممکن است به منافع عمومی و شهروندان آسیب وارد کند؛ زیرا دولت برخلاف اشخاص حقوق خصوصی، متولی اداره جامعه و تأمین خدمات عمومی است. از این رو، پذیرش مسئولیت کیفری دولت باید با ملاحظه اصل تناسب، حفظ کارآمدی نهاد حکومت و تفکیک میان اعمال حاکمیتی و تصدی‌گرایانه صورت گیرد. به بیان دیگر، منای مصلحت اقتضا می‌کند که مسئولیت کیفری دولت به گونه‌ای طراحی شود که ضمن جلوگیری از مصونیت و بی‌پاسخ ماندن آسیب‌ها، موجب اختلال در نظم عمومی و کارکردهای اساسی دولت نیز نگردد. می‌توان گفت که مفهوم مصلحت در فقه اسلامی، دو کارکرد هم‌زمان در بحث مسئولیت کیفری دولت دارد: از یک سو، مبنایی برای توجیه اصل پاسخگویی کیفری دولت در برابر آسیب‌های ناشی از عملکرد آن فراهم می‌سازد، و از سوی دیگر، حدود و شیوه اعمال این مسئولیت را در چارچوب حفظ نظم عمومی و منافع جامعه تنظیم می‌کند.

۱.۴. استقلال شخصیت حقوقی دولت

یکی از مهم‌ترین مبانی فقهی در تقویت نظریه مسئولیت کیفری دولت، پذیرش استقلال شخصیت حقوقی دولت و تفکیک میان «دولت» به عنوان یک شخصیت حقوقی مستقل و «کارگزاران حکومتی» به عنوان اشخاص حقیقی است. زیرا لازمه پذیرش شخصیت حقوقی مستقل برای دولت، امکان انتساب حقوق، تکالیف و در نهایت مسئولیت به آن خواهد بود. هرگاه دولت به عنوان یک موجود اعتباری مستقل دارای حق، تکلیف و اهلیت شناخته شود، امکان انتساب رفتارهای زیان‌بار و حتی تحمل ضمانت‌اجراهای کیفری نیز در مورد آن قابل تصور است. اهمیت این مسئله در آن است که بدون پذیرش استقلال شخصیت حقوقی دولت، تمامی رفتارها و تصمیمات دولت صرفاً به اشخاص حقیقی تشکیل‌دهنده آن مستند خواهد شد و در نتیجه، دولت به مثابه یک نهاد مستقل از دایره مسئولیت خارج می‌گردد. در حالی که، پذیرش استقلال شخصیت حقوقی دولت، زمینه تفکیک میان مسئولیت شخصی کارگزاران و مسئولیت نهادی دولت را فراهم می‌سازد؛ تفکیکی که نقش اساسی در تحلیل امکان مسئولیت

کیفری دولت دارد. از این رو، بررسی مبانی فقهی استقلال شخصیت حقوقی، مقدمه‌ای ضروری برای تبیین امکان انتساب جرم و مسئولیت کیفری به دولت در فقه اسلامی محسوب می‌شود.

۲۰۱۱. بنای عقلا

بنای عقلا یکی از مهم‌ترین مستندات فقهی برای پذیرش استقلال شخصیت حقوقی دولت است. عقلائی جوامع، چه در عصر شارع و چه پیش از آن، دولت را نهاد مستقل دارای اهلیت در تعهدات، قراردادهای و الزامات اجتماعی می‌دانستند و برای آن شخصیت اعتباری قائل بودند (مرتضوی، ۱۳۹۵: ۶۴-۶۵). شارع مقدس نیز نه تنها این رویه عقلائی را رد نکرد، بلکه در متون دینی مانند نهج البلاغه با به کارگیری تعبیر «دول» آن را تأیید ضمنی نمود (نهج البلاغه: نامه ۵۳). بنابراین، شخصیت حقوقی دولت ریشه در سیره عقلائی بشر و واقعیت‌های اجتماعی دارد و از نظر فقه اسلامی نیز با توجه به عدم ردع شارع و وجود شواهد تأییدی، مشروع و معتبر تلقی می‌شود. این مبنا نشان می‌دهد که دولت همچون اشخاص حقیقی دارای اهلیت مستقل است و قابلیت تصدی حقوق و تعهدات را داراست.

با وجود مبانی یادشده، برخی فقها در استناد به «بنای عقلا» برای اثبات شخصیت حقوقی دولت تردید کرده‌اند. هادوی تهرانی و برخی دیگر معتقدند پذیرش شخصیت حقوقی، یک بنای عام و قطعی عقلائی نیست؛ زیرا همه نظام‌های سیاسی، دولت را دارای شخصیت مستقل ندانسته‌اند (هادوی تهرانی و هادی نجف، ۱۴۱۷ ق: ۱۰۸-۱۱۷). همچنین حائری برخی مصادیق شخصیت حقوقی را فاقد استقلال واقعی دانسته و آن‌ها را در نهایت قابل ارجاع به اشخاص حقیقی می‌داند (حائری، ۱۴۱۶ ق: ۵۲). افزون بر این، برخی بر این باورند که چون دولت‌های مدرن و بسیاری از شخصیت‌های حقوقی مستحدث در عصر تشریع وجود نداشته‌اند، صرف سکوت شارع برای اثبات امضای شرعی آن‌ها کافی نیست (بیاتی، ۱۳۹۵: ۱۰۱-۱۰۹؛ خمینی، ۱۴۲۰ ق، ج ۲/۴۸۳).

باین حال، به نظر می‌رسد این اشکالات برای نفی استقلال شخصیت حقوقی دولت کفایت نمی‌کند؛ زیرا در بنای عقلا، وجود «مناطق عقلائی» اهمیت دارد، نه انطباق کامل مصادیق جدید با ساختارهای گذشته. در فقه اسلامی نیز نهادهایی مانند بیت‌المال، وقف، مسجد و منصب امامت، دارای نوعی استقلال اعتباری از اشخاص حقیقی بوده‌اند و آثار حقوقی مستقلی بر آن‌ها مترتب می‌شده است. این امر نشان می‌دهد که اصل تفکیک میان شخصیت حقیقی و شخصیت اعتباری، در فضای فقهی عصر شارع نیز شناخته شده بوده است. بنابراین، هرچند مصادیق شخصیت حقوقی توسعه یافته‌اند، اما اصل عقلائی آن مورد پذیرش بوده و شارع نیز ردعی نسبت به آن نداشته است. بر این

اساس، رویه عقلا و شواهد فقهی فی الجمله، مؤید پذیرش استقلال شخصیت حقوقی دولت در فقه اسلامی است (امین، ۱۴۰۰: ۵۴۶). بدیهی است که اگر دولت به عنوان شخصیت مستقل از کارگزاران خود پذیرفته شود، پذیرش آثار و لوازم این استقلال نیز اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. یکی از مهم‌ترین لوازم آن، امکان انتساب مسئولیت - از جمله مسئولیت کیفری - به شخصیت حقوقی دولت است؛ هرچند حدود، شرایط و نحوه تحقق این مسئولیت، همچنان نیازمند تبیین دقیق فقهی است.

۲.۱.۲. نهاد امامت و خلافت

پذیرش نهاد امامت در فقه امامیه و نهاد خلافت در فقه اهل سنت بیانگر آن است که دولت در فقه اسلامی واجد شخصیت اعتباری و مستقل از افراد حاکم است. تکرار مفاهیمی مانند امامت، خلافت و ولایت در متون روایی و فقهی، نشان می‌دهد که این نهادها فراتر از شخصیت فردی امام یا خلیفه تعریف شده و دارای وجود مستقل و مستمر هستند (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱ / ۳۷۲؛ صدوق، ۱۴۱۳، ج ۳ / ۵۶۸؛ حرّ عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۸ / ۳۵۰). این استقلال دلالت بر آن دارد که حکومت اسلامی به عنوان یک ساختار حقوقی، وابسته به بقا یا زوال شخص حاکم نیست.

تفکیک میان نهاد امامت یا خلافت و شخص امام یا خلیفه، مبنای مهم برای اثبات استقلال شخصیت حقوقی دولت در فقه اسلامی است. زیرا پذیرش این تفکیک به معنای شناسایی نوعی اهلیت جمعی و نهادی برای حاکمیت است؛ اهلیتی که امکان انتساب حقوق، تکالیف و مسئولیت‌ها را به دولت به عنوان یک شخصیت حقوقی مستقل فراهم می‌کند (میرسعیدی، ۱۳۹۲: ۴۹). به این ترتیب، ساختار دولت در فقه اسلامی نه یک امر شخصی، بلکه نهاد اعتباری با قابلیت استمرار، مسئولیت‌پذیری و الزام‌آوری حقوقی است. با پذیرش استقلال شخصیت حقوقی دولت، امکان تفکیک میان مسئولیت شخصی کارگزاران و مسئولیت نهادی دولت فراهم می‌شود. بدین معنا که برخی رفتارها و تصمیمات زیان‌بار، هرچند از سوی اشخاص حقیقی تحقق می‌یابند، اما ماهیت آن‌ها ناشی از سیاست‌ها، ساختارها و اراده نهادی دولت است و از این رو قابلیت انتساب به شخصیت حقوقی دولت را نیز خواهند داشت.

۲.۱.۳. اهلیت ذمه

پذیرش «اهلیت ذمه» در فقه اسلامی، یکی از مهم‌ترین مبانی نظری برای اثبات استقلال شخصیت حقوقی دولت و در نتیجه، امکان انتساب مسئولیت کیفری به آن به شمار می‌رود. اهلیت ذمه به معنای قابلیت الزام و التزام و توانایی قرار گرفتن در جایگاه صاحب حق و تکلیف است (عاملی، بی تا، ج ۲ / ۱۳۵؛ جواهری، ۱۴۱۹، ج ۱ / ۱۵۴)؛

طباطبایی، ۱۴۲۳ ق، ج ۶ / ۳۹۹). فقه اسلامی این اهلیت را صرفاً به اشخاص حقیقی محدود نکرده، بلکه در مواردی همچون وقف، بیت‌المال و برخی نهادهای عمومی، نوعی ذمه و شخصیت اعتباری مستقل را پذیرفته است (ریاحی، ۱۳۹۶: ۷۲). این امر نشان می‌دهد که در فقه اسلامی، ملاک برخورداری از حق و تکلیف، لزوماً انسان طبیعی نیست، بلکه هر واحد اعتباری که شارع برای آن هویت مستقل قائل شود، می‌تواند موضوع برخی آثار حقوقی قرار گیرد.

بر همین اساس، دولت نیز هنگامی که در مقام انعقاد قراردادها، مالکیت اموال عمومی، اجرای تعهدات، اقامه دعوا یا پاسخگویی در برابر خسارات قرار می‌گیرد، در واقع به‌عنوان یک شخصیت حقوقی مستقل عمل می‌کند؛ شخصیتی که دارای حقوق، تکالیف و ذمه اعتباری جدا از کارگزاران و صاحبان منصب است. از این رو، اگر فقه اسلامی برای دولت اهلیت ذمه قائل باشد، منطقی است که لوازم این اهلیت نیز پذیرفته شود؛ زیرا تفکیک میان «قابلیت برخورداری از حق و تکلیف» و «قابلیت تحمل مسئولیت» دشوار خواهد بود. به بیان دیگر، نهادی که می‌تواند طرف تعهد، مالک حق و مخاطب تکلیف قرار گیرد، در صورت نقض حقوق عمومی یا خصوصی نیز باید قابلیت پاسخگویی داشته باشد. البته باید توجه داشت که پذیرش اهلیت ذمه، به‌تنهایی برای اثبات مسئولیت کیفری دولت کافی نیست؛ زیرا مسئولیت کیفری در فقه اسلامی، افزون بر ذمه، با مفاهیمی همچون اراده، قصد و انتساب فعل مجرمانه نیز پیوند دارد. از همین رو، مخالفان مسئولیت کیفری دولت استدلال می‌کنند که اهلیت ذمه بیشتر ناظر بر مسئولیت‌های مالی و مدنی است و نمی‌توان به‌سادگی آن را به حوزه مسئولیت کیفری تسری داد. با این حال، به نظر می‌رسد تحول ساختار دولت‌های مدرن و گسترش نقش آن‌ها در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و اجرایی، ضرورت بازنگری در این محدودسازی سنتی را تقویت می‌کند؛ زیرا اگر دولت دارای ذمه مستقل باشد، اما در قبال رفتارهای زیان‌بار و نقض گسترده حقوق شهروندان فاقد هرگونه مسئولیت کیفری تلقی گردد، نتیجه آن ایجاد نوعی مصونیت ساختاری خواهد بود.

۲.۱.۴. مالکیت بر انفال و خمس

مالکیت مستقل دولت بر اموالی همچون خمس و انفال، از روشن‌ترین شواهد فقهی بر پذیرش شخصیت حقوقی مستقل برای دولت در فقه اسلامی به شمار می‌رود. به تصریح برخی پژوهشگران، «مهم‌ترین اثر شخصیت حقوقی، قابلیت تملک است» (فخعلی، حائری و قاسمی، ۱۳۹۳: ۷). بر همین اساس، هنگامی که فقه اسلامی برای نهادی غیر از اشخاص حقیقی، حق مالکیت مستقل قائل می‌شود، در واقع نوعی هویت و شخصیت اعتباری مستقل را

برای آن به رسمیت شناخته است. بسیاری از فقهای امامیه، از جمله صانعی (۱۳۸۴، ج ۲ / ۶۵۱)، بشیر نجفی (۱۴۲۷ ق: ۸۶-۹۹) و مکارم شیرازی (۱۴۲۶ ق: ۴۸۹-۴۹۷)، تصریح کرده‌اند که خمس و انفال «ملک شخص امام» نیست، بلکه «ملک منصب امامت» است؛ یعنی متعلق به نهاد اعتباری و فراتر از شخصیت حقیقی امام. امام خمینی نیز با استناد به روایت امام هادی (ع) «ما کان لأبی جعفر بسبب الإمامة فهو لی...» (طوسی، ۱۴۰۷ ق، ج ۲۳۴/۹)، منصب امامت را منشأ نوعی شخصیت اعتباری مستقل دانسته و بر تفکیک میان شخصیت حقیقی امام و شخصیت حقوقی منصب امامت تأکید کرده است (خمینی، ۱۴۲۱ ق، ج ۲ / ۶۵۵-۶۶۴).

بنابراین در فقه اسلامی، مالکیت مستقل صرفاً یک حق مالی ساده نیست، بلکه نشانه پذیرش «ذمه» و «هویت اعتباری» برای یک نهاد است. نهادی که می‌تواند مالک مال، طرف حق و تکلیف، و متولی مصالح عمومی باشد، منطقی است که چنین شخصیتی در برابر آثار و نتایج عملکرد خود نیز پاسخگو تلقی شود. از این رو، اگر دولت یا منصب حاکمیت، دارای شخصیت اعتباری مستقل از کارگزاران و حاکمان باشد، محدود کردن آثار این شخصیت صرفاً به حقوق و امتیازات و نفی مسئولیت‌های ناشی از آن، با منطق فقهی سازگار نخواهد بود. به بیان دیگر، اگر دولت بتواند مستقلاً مالک اموال عمومی، طرف قراردادهای و متولی منافع جامعه باشد، در صورت ارتکاب رفتارهای زیان‌بار یا نقض گسترده حقوق عمومی نیز باید قابلیت نوعی پاسخگویی حقوقی و کیفری را داشته باشد. البته این امر به معنای همانندسازی کامل دولت با اشخاص حقیقی و حتی اشخاص حقوقی حقوق خصوصی نیست؛ بلکه مسئولیت کیفری دولت باید متناسب با ماهیت اعتباری و کارکرد عمومی آن طراحی گردد. با این حال، انکار مطلق مسئولیت کیفری دولت، در حالی که استقلال شخصیت و مالکیت آن پذیرفته شده است، نوعی تفکیک غیرمنطقی میان «حقوق» و «مسئولیت‌ها» ایجاد می‌کند.

۲. چالش‌های فقهی فراروی پذیرش مسئولیت کیفری دولت

با وجود توسعه رویکردهای جرم‌شناسی انتقادی، زیملوژی و برخی ظرفیت‌های فقهی در نقد جرایم دولتی، رفتارهای زیان‌بار دولت به‌عنوان یک شخصیت حقوقی مستقل، در اغلب نظام‌های حقوقی معاصر جرم‌انگاری نشده است. علت اصلی این امر، تداوم سلطه رویکرد سنتی حقوق کیفری است که تحقق مسئولیت کیفری را منوط به وجود ارکان مادی و معنوی در شخص فاعل می‌داند. در فقه اسلامی نیز انتساب جرم به دولت با دو مانع مبنایی روبه‌روست: نخست، فقدان اهلیت کیفری به دلیل نبود اراده، قصد و ادراک در شخصیت حقوقی دولت، که امکان

تحقق رکن معنوی جرم را مخدوش می‌سازد (ضیایی بیگدلی، ۱۴۰۲: ۲۶۱؛ صالحی، ۲۰۱۹: ۱۴). دوم، دشواری در تحقق رکن مادی و رابطه استناد، زیرا اعمال منتسب به دولت در واقع توسط اشخاص حقیقی انجام می‌شود و این امر یا موجب اختلاط فاعل انسانی و شخصیت حقوقی می‌گردد یا در صورت تفکیک، انتساب جرم به دولت را از حیث علیت و استناد تضعیف می‌کند. بر این اساس، انتساب مسئولیت کیفری به دولت هم از حیث فقدان رکن معنوی و هم از منظر رکن مادی و رابطه علیت، با چالش مواجه است.

۲.۱. فقدان قصد و اراده^۶

مسئولیت کیفری، الزام شخص به پاسخگویی نسبت به رفتار مجرمانه‌ای است که عنصر مادی و روانی آن قابل انتساب باشد (شقایق و شاملو، ۱۴۰۴: ۴۰۴؛ قریشی و مولایی، ۱۴۰۰: ۲۲۰؛ بازوند و نورمحمدی، ۱۴۰۰: ۵۷؛ نظری، میرزاجانی و احمدی، ۱۴۰۲: ۱۶۳؛ عائشه، ۲۰۰۲: ۶). تحقق این مسئولیت معمولاً مستلزم وجود اراده، ادراک و ارتکاب رفتار ممنوع است (جعفری، ۱۴۰۱: ۴۱؛ داودی، ۱۳۹۲: ۳۶). مخالفان پذیرش مسئولیت کیفری دولت، بنیان استدلال خود را بر فقدان «اراده مستقل» در نهاد دولت استوار می‌سازند.^۷ زیرا «اراده نتیجه عملکرد نیروی تعقل در انسان است که امکان درک و تصرف را برای وی فراهم می‌سازد» (یوسفی، کاظمی و فلاحی، ۱۴۰۳: ۴). در فقه و اصول، اراده غالباً به شوق مؤکدی تعریف شده است که منشأ تحریک به فعل یا ترک می‌گردد و مقدماتی همچون تصور و تصدیق را در پی دارد (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ ق: ۶۵). برخی فقها نیز اراده و مقدمات آن را از کیفیات نفسانی دانسته‌اند (نائینی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱ / ۱۳۱). در این میان، قصد به‌عنوان مرحله نهایی و استقرار یافته اراده، عبارت از توجه آگاهانه نفس به انجام فعل و تصمیم بر تحقق آن است؛ امری که با خطورات زودگذر ذهنی تفاوت دارد (طباطبایی، ۱۳۹۰ ق، ج ۲ / ۴۳۶؛ مصطفوی، ۱۴۰۲ ق، ج ۹ / ۲۶۸). قصد مجرمانه بر دو عنصر اساسی استوار است: آگاهی به ماهیت و نتایج فعل، و اختیار در ارتکاب آن. بنابراین، قصد کیفری را می‌توان حالت نفسانی آگاهانه و ارادی برای تحقق رفتار ممنوع و مخالفت با اوامر و نواهی شرعی یا قانونی دانست. مخالفان نظریه مسئولیت کیفری دولت به این باورند که چنین قصد و اراده‌ای در اشخاص حقوقی به‌ویژه دولت وجود ندارد. بنابراین نمی‌توان در

^۶. «اراده در مفهوم اصطلاحی، عبارت از نوعی عمل نفسانی توأم با شعور است که به طور مستقیم منشأ بروز یک رفتار می‌شود» (شقایق و شاملو، ۱۴۰۴: ۴۱۵). البته باید توجه داشت که بین فقدان قصد و اراده تفاوت وجود دارد. فقدان اراده در واقع بیانگر بی‌گناهی متهم است. اما فقدان قصد به معنای محاسبه میزان تقصیر و

مسئولیت است نه اصل گناهکاری و یا بی‌گناهی (جعفری، ۱۳۹۵: ۱۲۷).

^۷. منظور از فقدان اراده آنست که شخص هیچ انتخابی در رفتار مجرمانه نداشته باشد (جعفری، ۱۳۹۵: ۱۲۴).

حالت فقدان عنصر معنوی جرم، مسئولیت کیفری را متوجه آن دانست (زواوی، ۱۴۲۷ ق: ۵۵). این استدلال بر مبنای یک قیاس فقهی و حقوقی شکل می‌گیرد: همان‌گونه که مکره، صغیر و مجنون به دلیل فقدان ادراک و اراده، فاقد اهلیت ارتکاب جرم‌اند و رفتار آنان قابلیت انتساب کیفری ندارد، دولت و شخص حقوقی نیز از چنین ویژگی‌هایی برخوردار نیست و نمی‌توان برای او اراده مجرمانه فرض کرد (اردبیلی، ۱۴۰۴: ۳۰-۳۳؛ حسنی، ۱۳۷۴: ۴۱).

در فقه اسلامی نیز اگر فردی بدون برخورداری از اراده آزاد عمل نیک انجام دهد، سزاوار پاداش نخواهد بود؛ همان‌گونه که اگر عملی نادرست را بدون قصد و اراده مرتکب شود، مستحق مجازات و نکوهش نخواهد بود (میرسعیدی، ۱۳۹۲: ۱۷۸). از همین رو بسیاری از فقها قصد و اراده را شرط اساسی مسئولیت کیفری قلمداد کرده‌اند. چنانکه عدم مسئولیت مکره به‌استثنای قتل عمد مورد اجماع همه فقهای امامیه قرار گرفته است (انصاری، ۱۴۱۹ ق: ۱۱۲؛ حکیم، ۱۳۷۸: ۲۷؛ خمینی، ۱۳۶۹ ق: ۲۷۸؛ جبلی عاملی، ۱۳۹۱: ۷۵۷؛ خویی، ۱۳۹۱: ۲۹؛ نجفی، ۱۴۰۴ ق: ۴۲/۱۷۴-۱۷۶). بر اساس این دیدگاه، اراده حقیقی تنها در اشخاص انسانی متجلی می‌شود و اشخاص حقوقی - از جمله دولت - صرفاً ساختارهای اعتباری‌اند که به‌خودی‌خود قادر به تصمیم‌گیری، قصد مجرمانه یا سوءنیت نیستند (الشارفی، ۲۰۱۹: ۴۵). بنابراین انتساب جرم به دولت، نوعی توسعه غیرموجه مبانی مسئولیت کیفری تلقی می‌شود و با اصول مسلم حقوق کیفری، از جمله لزوم وجود «عنصر معنوی» و «اهلیت تام»، ناسازگار است.

به نظر می‌رسد، اشکال فقدان قصد و اراده در خصوص انتساب جرم به دولت، ریشه در گفت‌مان فقه سنتی دارد که قصد و اراده را به‌عنوان جزء مقوم رفتار مجرمانه و شرط تحمیل کیفر قلمداد می‌کند (خورسندیان و ذاکری نیا، ۱۳۸۸: ۷۷). لذا بر اساس این رویکرد، پذیرش مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی به‌ویژه دولت با مبانی فقهی ناسازگار است. چون شخص حقوقی و دولت فاقد عنصر قصد و اراده است و در این خصوص تفاوتی میان شخص حقوقی خصوصی و عمومی وجود ندارد. درحالی‌که امروزه در پرتو بازخوانی مبانی فقهی، مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی خصوصی امر پذیرفته شده قلمداد می‌شود و اشکال فقدان قصد و اراده کمتر مورد توجه فقها قرار می‌گیرد. برخی نویسندگان در توجیه این رویکرد بر این باورند که در انتساب مسئولیت کیفری، نباید صرفاً بر قصد و اراده مرتکب تأکید شود، بلکه باید میزان زیان‌بار بودن و درجه خطرناکی رفتار نیز مورد توجه قرار گیرد (عائشه، ۲۰۰۲: ۹). بر این اساس، ممکن است در برخی موارد، فاعل فاقد قصد یا اراده کیفری باشد، اما رفتار او واجد آثار زیان‌بار شدید و تهدیدکننده برای نظم و امنیت اجتماعی باشد. در چنین وضعیتی، الزام قانون‌گذار به

پایبندی سخت‌گیرانه به الگوهای سنتی جرم‌انگاری قابل مناقشه است و مقتضای حفظ نظم عمومی و مصالح اجتماعی ایجاب می‌کند که مسئولیت کیفری، بر مبنای آثار و نتایج رفتار نیز قابل توجیه و اعمال باشد.

اما مسئله‌ای اساسی و قابل تأمل آن است که قصد و اراده در اشخاص حقوقی، به‌ویژه در خصوص شخصیت حقوقی دولت، چگونه تحقق می‌یابد؟ آیا معیار مشخص و قابل اتکایی برای تفکیک میان قصد و اراده کارگزاران انسانی و اراده منتسب به دولت وجود دارد یا خیر؟ پاسخ به این مسئله تا حد زیادی وابسته به تحلیل ماهیت شخصیت حقوقی و چگونگی تفسیر آن در نظام‌های حقوقی و فقهی است: توضیح اینکه برخی حقوقدانان، شخصیت حقوقی را موجود واقعی و مستقل می‌دانند. بر اساس این نظریه، شخص حقوقی صرفاً یک فرض اعتباری نیست، بلکه دارای هویت، اراده و موجودیت مستقل از اعضای تشکیل‌دهنده خود است. به‌عنوان نمونه، در انجمن‌ها، شرکت‌ها و سازمان‌های اجتماعی، اراده و شعور جمعی متمایزی شکل می‌گیرد که فراتر از اراده فردی اعضاست. چنانکه در ماده ۵۸۸ قانون تجارت ایران نیز به نظر می‌رسد، تمایل قانون‌گذار به واقعی بودن شخصیت حقوقی است. طرفداران این نظریه، در تأیید دیدگاه خود به جنبه روان‌شناختی اجتماعات استناد می‌کنند و معتقدند که گروه‌ها و نهادهای جمعی دارای نوعی «وجدان جمعی» هستند که رفتارها و تصمیماتی متفاوت از اراده مستقل افراد ایجاد می‌کند (آقا مهدوی و حبیبیان، ۱۳۹۳: ۴۳). آنان تأکید می‌کنند که اراده سازمانی در نهادهای حقوقی نقش همان اراده فردی در اشخاص حقیقی را ایفا می‌کند؛ از این رو، انتساب سوءنیت یا خطای جزایی به دولت موجه است (تقی زاده، چپکندی نژاد و هاشمی، ۱۴۰۲: ۱۹۳؛ شریفی و همکاران، ۱۳۹۲: ۸۲؛ حسین جانی، ۱۳۹۲: ۱۱۶؛ سالار صادقی، فانی و موثقی، ۱۳۹۹: ۱۲۵).

بر این مبنای معیار تحقق مسئولیت کیفری نه وجود اراده واقعی، بلکه «اعتبار شارع یا قانون‌گذار» در فرض داشتن اراده برای شخص حقوقی است (آهنگران، هنری قانع و حیدری، ۱۴۰۴: ۱۳۴؛ شریفی، ۱۳۹۰: ۲۳۸). در واقع مفهوم اراده در حقوق کیفری به فعل و انفعال ذهنی مرتکب اطلاق می‌شود که امکان تحقق آن به‌صورت با واسطه نیز وجود دارد (شقایق و شاملو، ۱۴۰۴: ۴۱۵). لذا «زمانی که شخص حقوقی تصمیمی می‌گیرد که جنبه جزایی دارد، در حقیقت قصد مجرمانه و اراده انحرافی خود را ابراز کرده و این امر به‌طور کامل اعتباری و امکان‌پذیر است» (گلدوزیان و گلریزی، ۱۳۹۷: ۲۱۶). از همین رو حتی امکان اینکه شخص حقوقی به‌صورت مستقل و بدون آنکه عامل یا نماینده قانونی آن مرتکب رفتار مجرمانه شده باشد، وجود دارد و در برخی کشورها از جمله کشور ژاپن در

این خصوص آیین دادرسی کیفری مستقلی نیز در نظر گرفته شده است (شریفی، ۱۳۹۴: ۱۱؛ کیون، ۱۳۸۲: ۱۹۷). دولت به‌عنوان شخص دارای اراده اعتباری، می‌تواند مسئول رفتار مجرمانه خود شناخته شود. به‌ویژه با توجه به گسترش دامنه فعالیت‌های تصدی‌گرایانه دولت به‌عنوان یک ضرورت اجتماعی، پذیرش صحت و اعتبار عقود و معاملات حقوقی که دولت یکی از طرف‌های آن محسوب می‌شود، مستلزم پذیرش نوعی اراده سازمانی و اعتباری برای دولت خواهد بود. زیرا بدون فرض وجود چنین اراده‌ای، انتساب اعمال و تعهدات حقوقی به شخصیت حقوقی دولت با دشواری جدی مواجه می‌گردد. بنابراین، فقدان قصد و اراده به معنای متعارف انسانی در اشخاص حقوقی، به‌تنهایی نمی‌تواند مانعی قاطع و موجه برای پذیرش مسئولیت کیفری دولت تلقی گردد؛ زیرا با پذیرش اراده سازمانی و اعتباری، امکان انتساب رفتار و آثار حقوقی به شخصیت حقوقی دولت قابل توجه خواهد بود.

۲.۲. اصل شخصی بودن مسئولیت کیفری و قاعده وزر

یکی از مهم‌ترین استدلال‌های مخالفان مسئولیت کیفری دولت، استناد به اصل شخصی بودن مجازات‌هاست؛ اصلی که بر تعلق مجازات به فرد مرتکب جرم تأکید دارد و تعمیم آن به غیر مرتکب را نادرست می‌داند (عبود الجیزانی و همکاران، ۱۴۰۴: ۵؛ اردبیلی، ۱۴۰۴: ۹۵؛ الشارفی، ۲۰۱۹: ۴۸؛ گلدوزیان و حسین جانی، ۱۳۸۴: ۱۳۱). بر اساس آیات، روایات و آرای فقهای اسلامی نیز اصل شخصی بودن مسئولیت کیفری یک اصل پذیرفته شده است که از آن تحت عنوان قاعد وزر یاد می‌شود (حر عاملی، ۱۴۰۹ ق، ج ۲۷/ ۲۲۰؛ محقق داماد، ۱۳۸۹، ج ۴/ ۱۶۴). در خصوص آیه «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» (انعام: ۱۶۴)، مفسران بر این باورند که از منظر الهی، مسئولیت هر شخص ناظر به اعمال خود اوست و هیچ فردی به سبب گناه یا معصیت دیگری مورد مؤاخذه و عقوبت قرار نمی‌گیرد (طبرسی، ۱۴۱۲ ق، ج ۲۳۱/ ۹). بر اساس این دیدگاه، مسئولیت کیفری دولت می‌تواند بار کیفری را بر افرادی تحمیل کند که نقشی در وقوع جرم نداشته‌اند و حتی موجب فرار عاملان واقعی و تهدید عدالت کیفری شود (حکیم، ۲۰۱۱: ۱۳؛ شریفی و همکاران، ۱۳۹۲: ۵۸؛ داودی، ۱۳۹۲: ۳۶).

در پاسخ به این مسئله باید گفت، اولاً اصل شخصی بودن مجازات در فقه و حقوق کیفری دارای استثنائاتی مانند مسئولیت عاقله و مسئولیت ناشی از عمل غیراست^۱ که نشان‌دهنده امکان انتساب مسئولیت به غیر مرتکب در

^۱ منظور از مسئولیت کیفری ناشی از عمل غیر آن است که شخص پاسخگویی رفتار مجرمانه شخص دیگری باشد و به علت جرمی که دیگری انجام داده است، مجازات گردد. لذا شخص به رغم اینکه در ارتکاب جرم دخالتی نداشته، به دلیل سیاست جنائی خاص بار مسئولیت کیفری و مجازات را باید تحمل کند. مثل

چارچوب‌های معین است (محمدی جرجافکی، افضل‌گروه و خزاعی، ۱۴۰۱: ۱۴۳؛ حاجی ده‌آبادی، ۱۳۹۳: ۱۰۶؛ ابن تراب، ۱۳۸۶: ۱۹؛ محمدی، ۱۳۹۸: ۱۹۶). ثانیاً مسئولیت کیفری دولت با مسئولیت کیفری اشخاص حقیقی تعارض ندارد و این دو می‌توانند به صورت مکمل و در طول همدیگر اعمال شوند. از همین رو پذیرش مسئولیت کیفری دولت، به معنای نفی مسئولیت کیفری کارمندان و کارگزاران نیست، بلکه مسئولیت کیفری کارمند و دولت باید در عرض همدیگر مورد بررسی قرار بگیرد (سلیمان‌الخطور، ۲۰۰۶: ۳۴۳؛ محمد هشام، ۲۰۱۴: ۱۳). از همین رو برخی به این باورند که «اصل شخصی بودن مسئولیت کیفری تا آنجایی مورد استناد قرار گیرد که اشخاص علاوه بر آنکه نباید در عنصر مادی جرم دخالت داشته باشند، باید کلیه امکانات خود را برای جلوگیری از وقوع آن به کار گرفته باشند» (شقاقی و شاملو، ۱۴۰۴: ۴۰۳). در واقع مجازات هم‌زمان شخص حقوقی و حقیقی ناقض اصل شخصی بودن مسئولیت کیفری نیست. بلکه در اینجا بحث تعدد مسئولیت حاکم است و مسئولیت کیفری شخص حقیقی و حقوقی در عرض همدیگر قرار دارد (موسوی مجاب و رفیع زاده، ۱۳۹۴: ۱۵۷).

بنابراین، اصل لزوم شخصی بودن مسئولیت کیفری، به‌تنهایی مانعی برای پذیرش مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی - از جمله دولت - به شمار نمی‌رود؛ مشروط بر آنکه فرآیند انتساب جرم به این شخصیت‌ها بر پایه سازوکارهای روشن، دقیق و نظام‌مند انجام شود و هیچ‌گونه تداخلی با مسئولیت کیفری اشخاص حقیقی ایجاد نکند. به بیان دیگر، می‌توان میان مسئولیت کیفری دولت به‌عنوان یک شخصیت حقوقی و مسئولیت کیفری کارگزاران انسانی آن تفکیک قائل شد، به گونه‌ای که هر کدام بر اساس نقش، قصد، و سهم واقعی خود مورد ارزیابی قرار گیرند. در این چارچوب، انتساب جرم به دولت زمانی موجه است که قانون‌گذار، معیارهایی همچون وجود خط‌مشی نادرست نهادی، سوء سازمان‌دهی، یا تصمیمات الزام‌آور صادره از ارکان عالی دولت را به‌عنوان جایگزین اراده فردی مورد پذیرش قرار دهد. علاوه بر این، انتساب مسئولیت کیفری به دولت از منظر فقه اسلامی نیز می‌تواند بر مبنای ویژه‌ای استوار گردد. در فقه، شخصیت‌های حقوقی گرچه فاقد اراده حقیقی‌اند، اما به واسطه «اعتبار شرعی و عقلایی» واجد آثار حقوقی شناخته می‌شوند؛ امری که امکان تحمیل ضمان، تکلیف و مسئولیت بر آن‌ها را فراهم می‌سازد.

کارفرمایی که نظارت لازم را از کارمند خود انجام نداده و در نهایت کارمند مرتکب رفتار مجرمانه شود (شقاقی و شاملو، ۱۴۰۴: ۴۰۷). اما برخی به این باورند که مسئولیت کیفری ناشی از عمل غیر یک استثنای واقعی اصل شخصی بودن مسئولیت کیفری نیست. بلکه در این حالت کارفرما خود به صورت مستقل نیز مرتکب جرم شده و از جهت است که دارای مسئولیت کیفری تلقی می‌شود (صانعی، ۱۳۸۷: ۱۰۷).

۲،۳. فقدان نهاد نظارت کننده بر اعمال دولت

یکی از چالش های که مخالفان پذیرش نظریه مسئولیت کیفری دولت مطرح ساخته اند این است که دولت به عنوان عالی ترین نهاد سازمان یافته قدرت عمومی در هر جامعه، متولی اصلی حفظ نظم، امنیت و اجرای عدالت به شمار می آید. یکی از مهم ترین کارکردهای دولت، تضمین اجرای قوانین و مقابله با رفتارهای ناقض نظم عمومی از طریق اعمال سازوکارهای کیفری است. بر همین اساس، دولت با اتکا به حاکمیت و اقتدار عمومی خود، صلاحیت انحصاری وضع مقررات، تعقیب مرتکبان جرم و اجرای مجازات های قانونی را دارا است (جهان بزرگی، ۱۳۸۷: ۵۰). در واقع، نظام عدالت کیفری در هر کشور تحت نظارت و مدیریت دولت فعالیت می کند و هدف آن حمایت از حقوق افراد، تأمین امنیت اجتماعی و جلوگیری از گسترش بی نظمی و جرم در جامعه است (جصاص، ۱۴۰۵، ۳/ ۱۷۷؛ فخر رازی، ۱۴۲۰، ۱۰/ ۷۴؛ شحاته، ۱۴۲۱، ۳/ ۱۰۷۹). با توجه به کارویژه ها و جایگاه ویژه ای که دولت به عنوان مجری احکام و مقررات شرعی دارد، سوالی که مطرح می شود این است که در فرض پذیرش مسئولیت کیفری دولت، چالشی که مطرح می شود این است که چه کسی یا نهادی توانایی و صلاحیت جرم انگاری، نظارت و اعمال مجازات بر نهاد دولت را دارد؟ در فرض فقدان چنین نهادی آیا پذیرش مسئولیت کیفری دولت در واقع بی نتیجه نخواهد بود؟

از سوی دیگر در فرضی که چنین نهادی نیز ایجاد شود، نفس اعمال مجازات های سنتی با ماهیت و کارویژه های دولت در تعارض قرار دارد. برای نمونه مجازات هایی مانند انحلال، تعطیلی فعالیت، ممنوعیت از انجام وظایف یا محدودیت در ارائه خدمات عمومی، نه تنها با ماهیت و وظایف ذاتی دولت سازگار نیست، بلکه ممکن است موجب اختلال در ارائه خدمات عمومی و آسیب به حقوق شهروندان شود (سلیمان العطور، ۲۰۰۶: ۳۴۴؛ عائشه، ۲۰۰۲: ۳۰). تعطیلی یک وزارتخانه یا نهاد عمومی، هرچند به قصد مجازات دولت صورت گیرد، در عمل پیامدهای آن متوجه عموم مردم خواهد شد و می تواند منجر به محرومیت شهروندان از خدمات ضروری گردد. در چنین وضعیتی، به جای مرتکب اصلی، جامعه و افراد وابسته به خدمات عمومی متضرر می شوند و نوعی بزه دیدگی ثانویه شکل می گیرد (تقی زاده، چهکندی نژاد و هاشمی، ۱۴۰۲: ۲۱۲). بر این اساس، مخالفان مسئولیت کیفری دولت معتقدند که اجرای برخی مجازات های کیفری نه تنها موجب تضعیف اقتدار و کارآمدی دولت می شود، بلکه با فلسفه وجودی نهادهای عمومی که بر پایه تأمین منافع عمومی و استمرار خدمات اجتماعی استوار است، تعارض دارد.

در پاسخ به این چالش، توجه به چند نکته اساسی ضروری است. نخست آنکه این ایراد عمدتاً در صورتی وارد خواهد بود که مسئولیت کیفری دولت به صورت مطلق و بدون هیچ گونه تفکیکی پذیرفته شود. حال آنکه بسیاری از نظریه‌های معاصر حقوق عمومی و کیفری، میان اعمال حاکمیتی و اعمال تصدی‌گری دولت تفکیک قائل شده‌اند. بر اساس این رویکرد، مسئولیت کیفری دولت صرفاً در حوزه فعالیت‌های تصدی‌گرانه و غیرحاکمیتی قابل تصور است و شامل اعمال مرتبط با حاکمیت، امنیت ملی، قانون‌گذاری و سایر وظایف ذاتی دولت نمی‌شود. در چنین فرضی، نهادهای دارای صلاحیت قانونی و قضایی می‌توانند بر عملکرد بخش‌های تصدی‌گرانه دولت نظارت نموده و در صورت تحقق شرایط قانونی، ضمانت‌اجراهای مقتضی را اعمال کنند، بدون آنکه این امر با اقتدار حاکمیتی دولت یا اصل حاکمیت در تعارض قرار گیرد (صادقی، فانی و موثقی، ۱۳۹۹: ۱۲۳).

از سوی دیگر، این استدلال که اعمال مجازات علیه دولت موجب آسیب به منافع عمومی و بزه‌دیدگی غیرمستقیم شهروندان می‌شود، هرچند تا حدودی قابل پذیرش است، اما نمی‌تواند به‌عنوان دلیل قاطع برای نفی مسئولیت کیفری دولت مورد استناد قرار گیرد. در نظام کیفری، آثار تبعی مجازات‌ها محدود به اشخاص حقوقی نیست؛ بلکه در مورد اشخاص حقیقی نیز مجازات مرتکب غالباً پیامدهایی برای اعضای خانواده و افراد وابسته به وی به همراه دارد، بدون آنکه این امر اصل مسئولیت کیفری را مخدوش سازد. افزون بر این، هدف از اعمال مجازات نسبت به اشخاص حقوقی صرفاً تنبیه نیست، بلکه ایجاد سازوکارهای بازدارنده، تقویت فرهنگ قانون‌مداری و جلوگیری از تکرار تخلفات نیز مدنظر قرار دارد. در همین راستا، برخی تدابیر تأمینی و اصلاحی در خصوص اشخاص حقوقی، در مقایسه با مجازات‌های سنتی، از کارآمدی بیشتری در پیشگیری از جرایم و اصلاح ساختارهای معیوب برخوردارند (سلیمان‌الخطور، ۲۰۰۶: ۳۴۵). علاوه بر این، اقتدار و حاکمیت دولت نباید به مصونیتی مطلق در برابر پاسخگویی کیفری منجر شود؛ زیرا فلسفه وجودی مسئولیت کیفری، حمایت از عدالت، صیانت از حقوق عمومی و جلوگیری از سوءاستفاده از قدرت است. بر این اساس، هرگاه اقدامات یا تصمیمات نهادهای دولتی منجر به نقض حقوق اشخاص یا ورود خسارت به منافع عمومی شود، اصل حاکمیت قانون اقتضا می‌کند که امکان انتساب مسئولیت و اعمال ضمانت‌اجراهای متناسب نیز وجود داشته باشد.

بنابراین، ایراد فقدان مرجع صالح برای نظارت بر اعمال دولت، دست‌کم در حوزه فعالیت‌های تصدی‌گرانه، چندان موجه به نظر نمی‌رسد. زیرا مراجع قضایی و نظارتی می‌توانند نسبت به نهادها و سازمان‌های عمومی که در

عرصه فعالیت‌های غیرحاکمیتی ایفای نقش می‌کنند، نظارت مؤثر اعمال نمایند. در نتیجه، پذیرش مسئولیت کیفری دولت لزوماً به معنای تعقیب تمامی اعمال حاکمیتی آن نیست، بلکه می‌تواند به قلمرو فعالیت‌هایی محدود شود که دولت در آنها همانند سایر اشخاص حقوقی در روابط اقتصادی، اجتماعی و اداری حضور دارد. چنین تفکیکی ضمن حفظ اقتدار و کارکردهای اساسی دولت، زمینه تحقق پاسخگویی کیفری نهادهای عمومی را فراهم ساخته و یکی از مهم‌ترین چالش‌های نظریه مسئولیت کیفری دولت، یعنی فقدان نهاد ناظر و مرجع صالح برای اعمال مجازات، را تا حد زیادی مرتفع می‌سازد.

نتیجه‌گیری

مسئولیت کیفری دولت به‌عنوان یکی از مسائل نوپدید حقوق کیفری معاصر، در نقطه تلاقی میان مبانی سنتی فقه جزایی و تحولات دولت مدرن قرار دارد. این مفهوم از یک‌سو با اصولی همچون شخصی بودن مسئولیت کیفری و ضرورت تحقق عنصر معنوی در تعارض ظاهری قرار می‌گیرد و از سوی دیگر، گسترش دامنه اقتدار و مداخلات دولت در عرصه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، ضرورت بازاندیشی در امکان پاسخ‌گویی کیفری دولت را برجسته ساخته است. از این‌رو، عدم پذیرش مسئولیت کیفری دولت در بسیاری از نظام‌های حقوقی، بیش از آنکه ناشی از امتناع ذاتی این نظریه باشد، ریشه در غلبه الگوهای سنتی و فردمحور حقوق کیفری دارد.

بخش عمده پژوهش‌های فقهی و حقوقی انجام‌شده در این حوزه، عمدتاً بر مسئولیت کیفری کارگزاران و مقامات حکومتی تمرکز داشته و کمتر به مسئولیت کیفری خود دولت به‌عنوان یک شخصیت حقوقی مستقل پرداخته‌اند. این امر تا حد زیادی ناشی از تحلیل سنتی فقه جزایی درباره ضرورت قصد مجرمانه و اصل شخصی بودن مسئولیت کیفری است؛ تحلیلی که انتساب جرم به دولت را با دشواری مواجه می‌سازد. باین‌حال، یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد که این موانع، مطلق و غیرقابل رفع نیستند، بلکه با بازخوانی اجتهادی و مقاصدی مبانی فقهی قابل تبیین و بازاندیشی‌اند. هرچند در فرض عدم پذیرش ادله و مبانی جدید، اصل اولیه می‌تواند بر عدم مشروعیت شخصیت حقوقی دلالت داشته باشد، اما مجموعه‌ای از مبانی عقلایی و فقهی، مشروعیت شخصیت حقوقی دولت را - دست کم فی‌الجمله - قابل توجیه می‌سازد. بنای عقلاء، عدم ردع شارع از امور عقلایی، تلازم ارتكازی عقلاء در شئون مالکیت، ادله ولایت فقیه و قواعدی همچون اصل مصلحت، عدم اختلال نظام و منع تضییع حقوق افراد، همگی ظرفیت‌هایی هستند که می‌توانند در پذیرش شخصیت حقوقی و به تبع آن، امکان

مسئولیت‌پذیری دولت در فقه اسلامی نقش مؤثر ایفا کنند. زیرا، دولت در فقه اسلامی نهاد مأذون برای تحقق عدالت و مصالح عمومی است، نه نهادی مصون از پاسخ‌گویی؛ بنابراین، در صورت تحقق آسیب‌های گسترده ناشی از تصمیمات، سیاست‌ها یا عملکرد ساختاری آن، اصل مسئولیت‌پذیری دولت قابل انکار نخواهد بود.

از سوی دیگر، رویکردهای جرم‌شناسی انتقادی، جامعه‌شناسی کیفری و زیمولوژی، با نقد نگاه سنتی و دولت‌محور حقوق کیفری، دولت را صرفاً نهاد حافظ نظم تلقی نمی‌کنند، بلکه آن را یکی از مهم‌ترین تولیدکنندگان بالقوه آسیب‌های ساختاری و اجتماعی می‌دانند. در این رویکردها، جرم صرفاً نقض قواعد حکومتی نیست، بلکه هرگونه رفتار ناقض هنجارهای بنیادین اجتماعی و مولد آسیب‌های گسترده انسانی، اقتصادی و زیست‌محیطی را نیز دربر می‌گیرد. از این رو، محدود ساختن مسئولیت کیفری به اشخاص حقیقی و نادیده گرفتن نقش ساختارهای دولتی در تولید آسیب‌های کلان، به بازتولید مصونیت ساختاری قدرت و خلأ عدالت کیفری منجر خواهد شد. بر همین اساس، پژوهش حاضر با گذار از نگاه فردمحور به رویکرد ساختاری در تحلیل جرم و مسئولیت، بر این نتیجه تأکید دارد که مسئولیت کیفری را نمی‌توان صرفاً به اشخاص حقیقی محدود ساخت. گسترش فعالیت‌های تصدی‌گرایانه دولت و ارتکاب آسیب‌ها و جرایم گسترده توسط برخی دولت‌ها، ضرورت بازتعریف مفاهیمی همچون جرم، رفتار مجرمانه، ارکان مسئولیت کیفری و سازوکارهای اعمال مجازات را آشکار ساخته است. در این میان، برخی قواعد و مبانی فقهی از قابلیت دلالتی لازم برای حمایت از اصل امکان مسئولیت‌پذیری دولت برخوردارند؛ به‌ویژه در پرتو پذیرش نظریه واقعی بودن شخصیت حقوقی و تفکیک میان «حکومت» به‌عنوان هیئت حاکمه و «دولت» به‌مثابه شخصیت حقوقی مستقل.

با وجود این، پذیرش مسئولیت کیفری دولت همچنان با چالش‌های نظری و روشی مهمی مواجه است. مهم‌ترین چالش آن است که ادله فقهی مورد استناد، به‌طور مستقیم برای تأسیس مسئولیت کیفری دولت جعل نشده‌اند و توسعه دلالتی آن‌ها نیازمند اجتهاد منضبط و احتیاط روشی است. همچنین، مفاهیمی چون اراده اعتباری، حدود انتساب فعل به شخصیت حقوقی و ماهیت ضمانت‌اجراهای کیفری قابل اعمال بر دولت، نیازمند تبیین نظری دقیق‌تری هستند. بنابراین، هرچند فقه اسلامی ظرفیت‌های قابل توجهی برای پذیرش اصل مسئولیت کیفری دولت فراهم می‌سازد، اما این نظریه همچنان در مرحله تکوین قرار دارد و نیازمند پژوهش‌های عمیق‌تر برای تبیین مبانی، حدود و سازوکارهای اجرایی آن در نظام فقهی و حقوقی اسلام است.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. آقا مهدوی، اصغر و حبیبیان، مهدی. (۱۳۹۳). «بررسی اهلیت شخص حقوقی در فقه و حقوق»، فصلنامه پژوهشنامه فقهی، سال دوم، شماره ۴، صص ۲۷-۵۰.
۴. آخوند خراسانی، محمد کاظم. (۱۴۰۹ق). کفایة الأصول، قم: مؤسسه آل البیت(ع).
۵. آهنگران، محمد رسول؛ هنری قانع، اسماعیل و حیدری، میلاد. (۱۴۰۴). دولت به عنوان سبب اقوی از مباشر در ارتکاب جرم، فصلنامه حقوق کیفری، دوره ۱۳، شماره ۴۹، صص ۱۲۷-۱۷۲. DOI: 10.22054/jclr.2025.75247.2611
۶. ابراهیم پور، محمد سعید و جوانمرد، بهروز. (۱۳۹۸). بررسی مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در قانون مجازات اسلامی، فصلنامه مطالعات حقوقی، شماره ۲۹، صص ۱۸۵-۲۰۲.
۷. ابن تراب، مریم. (۱۳۸۶). «ضمان عاقله و جایگاه آن در جامعه کنونی»، دو فصلنامه فقه و حقوق خانواده، سال دوازدهم، شماره ۴۵ و ۴۶، صص ۱۲-۳۳.
۸. احمدی روئین، سید جمال. (۱۳۹۱). بررسی فقهی- حقوقی جرایم دولت (قوه مجریه)، پایان نامه کارشناسی اشد الهیات گرایش فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، اسناد راهنما: حسین ناصری مقدم.
۹. اردبیلی، محمدعلی. (۱۴۰۴). حقوق جزای عمومی ۲، چاپ ۶۶، تهران: میزان.
۱۰. امین، سید علیرضا. (۱۴۰۰). «درآمدی بر نظریه شخصیت حقوقی در فقه امامیه»، نشریه تمدن حقوقی، دوره ۴، شماره ۹، صص ۵۴۱-۵۵۷.
۱۱. الشارفی، علی احمد. (۲۰۱۹م). المسئولیه الجنائیه للشخص المعنوی دراسة مقارنة، برلین: مرکز دموکراسی عربی.
۱۲. انصاری، شیخ مرتضی. (۱۴۱۹ق). فوائد الاصول، قم: مجمع الفکر الاسلامی.
۱۳. بازوند، وحید و نورمحمدی، حسین. (۱۴۰۰). «مسئولیت کیفری در مفهوم انتزاعی و گسترده حاکمیت آن بر رفتار شخص حقوقی از تحلیل نظری تا واکنش قضایی»، فصلنامه پژوهش های حقوقی، دوره ۲۰، شماره ۲۴، صص ۴۱-۸۶.
۱۴. بشیر نجفی، حسین. (۱۴۲۷ق). بحوث فقیه معاصره، نجف: دفتر آیت الله نجفی.

۱۵. بیاتی، ابوالحسن. (۱۳۹۵). ثبوت یا عدم ثبوت شخصیت حقوقی از منظر فقہی، پایان‌نامه سطح سوم، حوزه علمیه قم.
۱۶. پورقاسم چورکوجان، علی و بشیریه، تهمورث. (۱۴۰۰). مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در حقوق ایران و اسناد بین‌المللی، فصلنامه علمی پژوهشی حقوق عمومی، دوره ۲۳، شماره ۷۱، صص ۶۳-۹۳.
DIO: 10.22054/QJPL.2021.53578.2451
۱۷. پویا، بصیر احمد. (۱۴۰۲). «جرائم حکومت با نگاهی به حقوق جزای افغانستان»، دو فصلنامه یافته‌های جزا و جرم‌شناسی، سال سوم، شماره ۵، صص ۹۹-۱۲۰.
۱۸. تقی زاده، حمید؛ چهکندی نژاد، علی و هاشمی، سید حسن. (۱۴۰۲). «شرایط و قلمرو مسئولیت کیفری اشخاص حقوق عمومی در نظام‌های حقوقی ایران و فرانسه»، پژوهش‌های نوین حقوق اداری، دوره ۵، شماره ۱۷، صص ۱۸۹-۲۱۰.
DIO: 10.22034/mral.2022.127238.1020
۱۹. جبلی عاملی، زین‌الدین. (۱۳۹۱). الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیه، قم: داوری.
۲۰. جصاص، احمد بن علی. (۱۴۰۵ق). احکام القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۱. جعفری لنگرودی، محمد جعفری. (۱۴۰۴). ترمینولوژی حقوق، چاپ چهلیم، تهران: گنج دانش.
۲۲. جعفری، فریدون. (۱۴۰۱). «جایگاه رکن روانی و مسئولیت کیفری در تعریف جرم»، آموزه‌های حقوق کیفری، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، دوره ۱۹، شماره ۲۴، صص ۳۳-۶۱.
۲۳. جهان بزرگی، احمد. (۱۳۸۷). اصول سیاست و حکومت، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۲۴. جواهری، حسن. (۱۴۱۹ق). بحوث فی الفقه المعاصر، بیروت: دارالذخائر.
۲۵. حاجی ده‌آبادی، احمد. (۱۳۹۳). «قرآن و ضمان عاقله»، قرآن، فقه و حقوق اسلامی، سال اول، شماره اول، صص ۱۰۵-۱۳۵.
۲۶. حائری، سید کاظم. (۱۴۱۶ق). ملکیه الشخصیات المعنویه او القانونیه، مجله الفکر اسلامی، شماره ۱۱، صص ۴۵-۶۵.
۲۷. حر عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۰۹ق). تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، قم: موسسه آل‌البیت.

۲۸. حسنی، محمد حسن. (۱۳۷۴). *مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی*، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید بهشتی، استاد راهنما: دکتر رضا نوربها.
۲۹. حسین جانی، بهمن. (۱۳۹۲). *اصل شخصی بودن مسئولیت کیفری*، تهران: مجد.
۳۰. حسینی تهرانی، سید محمد حسین. (۱۴۲۱ ق). *ولایت فقیه در حکومت اسلام*، مشهد: انتشارات علامه طباطبائی.
۳۱. حکیم، حمیدات. (۲۰۱۱ م). *المسئولیة الجنائیة الفریه فی ضوء النظام الاساسی للمحکمه الجنائیة الدولیة*، پایان نامه ارشد، رشته حقوق، دانشگاه زیار عاشور واحد جلفه، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، زیر نظر استاد: دکتر مختاری مراد.
۳۲. حکیم، محسن. (۱۳۷۸). *حقائق الاصول*، ج ۱، قم: نشر دارالعلم.
۳۳. حلی، جعفرین محمد. (۱۴۰۳ ق). *معارج الاصول*، ج ۱، قم: موسسه آل البيت.
۳۴. خلخالی، سید محمد مهدی. (۱۳۸۵). *فقه الشیعه: کتاب الخمس*، قم: دارالبشیر.
۳۵. خلخالی، سید محمد مهدی. (۱۴۲۲ ق). *حاکمیت در اسلام یا ولایت فقیه*، ترجمه جعفر الهادی، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۳۶. خمینی، سید روح الله. (۱۳۶۹ ق). *تحریر الوسیله*، قم: موسسه النشر الاسلامی.
۳۷. خمینی، سید روح الله. (۱۴۲۱ ق). *البیع*، ج ۲، قم: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۳۸. خمینی، سید روح الله. (۱۴۲۳ ق). *ولایت فقیه*، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۳۹. خمینی، سید روح الله. (۱۴۲۰ ق). *الاجتهاد و التقليد (معمد الاصول)*، چاپ اول، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۴۰. خورسندیان، محمد علی و ذاکری نیا، حانیه. (۱۳۸۸). «واکاوی اراده، قصد و رضا در فقه اسلامی و حقوق ایران»، *مطالعات فقه و حقوق اسلامی*، سال اول، شماره اول، صص ۷۳-۹۹.
۴۱. خویی، ابوالقاسم. (۱۳۹۱). *تکملة المناهج (قصاص)*، ترجمه خلیلی قبله ای خویی، تهران: سمت.
۴۲. داودی، مهنوش. (۱۳۹۲). *مسئولیت کیفری دولت ها*، پایان نامه کارشناسی ارشد، رشته حقوق بین الملل، دانشگاه شیراز، استاد راهنما: دکتر فضل الله فروغی.
۴۳. دهخدا، علی اکبر. (۱۳۸۵). *لغت نامه فارسی*، تهران: نشر دانشگاه تهران.

۴۴. رایجیان اصلی، مهرداد. (۱۳۹۰). «تعامل جرم شناسی و حقوق بشر بر پایه ی مفهوم سوء استفاده از قدرت»، پژوهش حقوقی، شماره ۳، صص ۱۶۷-۱۸۵.
۴۵. ریاحی، نوربخش. (۱۳۹۶). «جستاری بر مفهوم شخصیت حقوقی دولت»، نشریه اندیشه های حقوق عمومی، شماره ۱۲، صص ۶۷-۸۴.
۴۶. زواوی، آمینه. (۱۴۲۷ق). *المسئولیه الجنائیه فی الفقه السلامی و القانونی جنائی: القانون الجزائری نمونجا*، رساله دکتری، دانشگاه الجزائر، دانشکده علوم اسلامی، زیر نظر استاد: دهینه نصیره.
۴۷. سلیمان العطور، رنا ابراهیم. (۲۰۰۶م). «المسئولیه الجزائیه للشخص المعنوی»، مجله جامعه دمشق للعلوم الاقتصادیه و القانونیه، دوره ۲۲، شماره ۲، صص ۳۴۱-۳۸۰.
۴۸. شحاته، عبدالله محمود. (۱۴۲۱ق). *تفسیر القرآن الکریم*، مصر: دار غریب.
۴۹. شریف، علی. (۱۳۹۰). «انتساب مسئولیت کیفری به اشخاص حقوقی و نهادهای دولتی»، *کانون وکلا*، شماره ۲۱۲، صص ۲۱۴-۲۴۰.
۵۰. شریفی طراز کوهی، حسین و مدرس سزواری، ساسان. (۱۳۹۴). «الغاء مصونیت قضایی دولت در موارد ارتکاب شکنجه، مجازات ها و رفتارهای ظالمانه و تحقیر آمیز»، نشریه حقوق تطبیقی، شماره ۱۰۴، صص ۶۵-۸۶.
۵۱. شریفی، محسن. (۱۳۹۴). *مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در ایران و انگلستان*، چاپ اول، تهران: میزان.
۵۲. شریفی، محسن؛ حبیب زاده، محمد جعفر؛ عیسانی تفرشی، محمد و فرجیها، محمد. (۱۳۹۲). «انتساب مسئولیت کیفری به اشخاص حقوقی در نظام کیفری ایران و انگلستان»، *آموزه های حقوق کیفری*، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، شماره ۶، صص ۵۷-۸۸.
۵۳. شقاقی، فردین؛ شاملو، باقر. (۱۴۰۴). *تفکیک مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی از مسئولیت کیفری به علت رفتار دیگری؛ بایسته ها و پیامدها*، پژوهشکده حقوق، دوره ۱۳، شماره ۲۵، صص ۳۹۵-۴۲۲.
۵۴. صادقی، حسین؛ فانی، بهنام؛ موثقی، علی. (۱۳۹۹). «واکاوی مبانی جرم شناختی مسئولیت کیفری دولت»، *فصلنامه پژوهشنامه حقوق کیفری*، شماره ۲۲، صص ۱۰۵-۱۲۹.

۵۵. صالحی، احمد. (۲۰۱۹م). *المسئولیه الجزائیه للشخص المعنوی فی التشريع الجزائری و الممارسه القضائیه*، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه محمد بوضیاف - المسیله، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، زیر نظر استاد: مقیرش محمد.
۵۶. صانعی، پرویز. (۱۳۸۷). *حقوق جزای عمومی*، چاپ ششم، تهران: انتشارات دانشگاه ملی ایران.
۵۷. صانعی، یوسف. (۱۳۸۴). *استفتائات قضایی*، تهران: میزان.
۵۸. صدوق، محمد بن علی. (۱۴۱۳ق). *من لا یحضره الفقیه*، ج ۳، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۵۹. ضیایی بیگدلی، محمد رضا. (۱۴۰۲). *حقوق جنگ حقوق بین المللی مخاصمات مسلحانه*، چاپ هشتم، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی.
۶۰. طباطبایی، سید محمد کاظم. (۱۴۲۳ق). *العروه الوثقی*، قم: موسسه نظر اسلامی.
۶۱. طباطبایی، محمدحسین. (۱۳۹۰ق). *تفسیر المیزان*، چاپ دوم، بیروت: مؤسسه اعلمی.
۶۲. طبرسی، فضل بن حسن. (۱۴۱۲ق). *جوامع الجامع*، به تصحیح ابوالقاسم گرگی، قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه.
۶۳. طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۰۷ق). *تهذیب الاحکام*، ج ۹، تهران: دارالکتب اسلامی.
۶۴. عاملی (شهید اول)، محمد بن مکی. (بی تا). *القواعد و الفوائد*، قم: مکتبه المفید.
۶۵. عائشه، بشوش. (۲۰۰۲). *المسئولیه الجنائیه للاشخاص المعنویه*، پایان نامه ماستری رشته قانون جنائی و علوم جنائی، دانشکده حقوق دانشگاه الجزائر، تحت استاد راهنما: سعید یوسف.
۶۶. عبود الجیزانی، حیدر کریم؛ حیدری، مسعود؛ حسین علی، حیدر و صعیدی، یاسین. (۱۴۰۴). *مسئولیت کیفری ناشی از جرایم ارتكابی به وسیله ربات ها، دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی*، دوره ۳، شماره ۳، صص ۱-۱۷.
۶۷. غلامی، حسین؛ خسروشاهی، قدرت الله و جوادی حسین آباد، حسین. (۱۴۰۲). «جرم شناسی جرایم حکومتی از منظر نظریه ی فرصت»، *فصلنامه حقوق کیفری*، دوره ۱۲، شماره ۴۴، صص ۹-۵۲.
۶۸. غلامی، نبی الله و عباسی، امید. (۱۳۹۶). «در آمدی بر مفهوم جرم دولتی از منظر اصول اخلاق زیستی»، *مجله اخلاق زیستی*، دوره هفتم، شماره ۲۴، صص ۸۳-۹۷.
۶۹. فخر رازی، محمد بن عمر. (۱۴۲۰ق). *مفاتیح الغیب*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

۷۰. فخعلی، محمد تقی؛ حائری، محمد حسن و قاسمی، محمد علی. (۱۳۹۳). «تحلیل فقهی شخصیت حقوقی»، *آموزه های فقه مدنی، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، شماره ۹، صص ۳-۳۰.*
۷۱. فرج اللهی، رضا. (۱۳۹۴). *مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در حقوق فرانسه، تهران: میزان.*
۷۲. قریشی، اسلام و مولایی، حسین علی. (۱۴۰۰). *بررسی مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در قانون مجازات اسلامی، فصلنامه بین المللی قانون یار، دوره ۵، شماره ۲۰، صص ۲۱۳-۲۴۴.*
۷۳. کلینی، محمدبن یعقوب. (۱۴۰۷ ق.). *الکافی، ج ۱، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب السلامیه.*
۷۴. کیون، ان. (۱۳۸۲). *مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در کشور ژاپن، ترجمه اسماعیل عبداللهی، مجله حقوقی دادگستر، شماره ۴۸، صص ۱۷۸-۱۹۸.*
۷۵. گرین، پنی و وارد، تونی. (۱۳۹۸). *جرم حکومتی: دولت ها، خشونت و فساد، ترجمه نبی اله غلامی، تهران: مجد. چاپ اول.*
۷۶. گلدوزیان، ایرج و حسین جانی، بهمن. (۱۳۸۴). «مبانی اصل شخصی بودن مسئولیت کیفری در حوزه ادیان»، *مجله تخصصی الهیات و حقوق، شماره ۱۵ و ۱۶، صص ۱۲۹-۱۴۶.*
۷۷. گلدوزیان، ایرج و گلریزی، امین. (۱۳۹۷). *اهلیت جنائی اشخاص حقوقی، مجله حقوقی دادگستر، دوره ۸۲، شماره ۱۰۲، صص ۲۰۹-۲۳۳.*
۷۸. محقق داماد، سید مصطفی. (۱۳۸۹). *قواعد فقه ۴ (مدنی)، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.*
۷۹. محمد هشام، فریجه. (۲۰۱۴ م.). *دور القضاء الدولی الجنائی فی مکافحه الجرمه الدولیه، رساله دکترای تخصصی حقوق، دانشگاه محمد خیضر، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، زیر نظر استاد: عزری الزین.*
۸۰. محمدی جرجافکی، محمود؛ افضلی گروه، روح الله و خزاعی، مجید. (۱۴۰۱). «تحلیل مبانی فقهی مسئولیت کیفری دولت ها»، *تحقیقات حقوقی بین المللی، دوره ۱۵، شماره ۵۶، صص ۱۲۹-۱۵۰.*
۸۱. محمدی مزرعی، خدیجه و نادری، مهدی. (۱۳۹۷). «ماهیت و ارکان دولت اسلامی در دیدگاه حضرت آیت الله خامنه ای»، *فصلنامه علمی- پژوهشی رهیافت انقلاب اسلامی، سال ۱۲، شماره ۶۱، صص*

۸۲. محمدی، حمید. (۱۳۹۸). «مسئولیت دولت یا حکومت: تبیین مبانی آن در آموزه های فقه و حقوق کیفری ایران»، فصلنامه پژوهش حقوق عمومی، سال ۲۱، شماره ۶۲، صص ۱۸۵-۲۱۵.
۸۳. مرتضوی، سید ضیا. (۱۳۹۶). ماهیت فقهی دولت و ضمان اقدام های زیانبار آن، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۸۴. مرتضوی، سید ضیاء. (۱۳۹۵). «شخصیت و اهلیت حقوقی دولت در فقه»، نشریه دین و قانون، شماره ۱۴، صص ۴۹-۸۵.
۸۵. مصطفوی، حسن. (۱۴۰۲ق). التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، قم: مرکز کتاب لترجمه و النشر.
۸۶. مکارم شیرازی، ناصر. (۱۴۲۶ق). انوارالفقاهه، کتاب التجاره، قم: انتشارات مدرسه الامام علی بن ابی طالب.
۸۷. موسوی مجاب، سید درید و رفیع زاده، علی. (۱۳۹۴). دامنه مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در قانون مجازات اسلامی، پژوهش حقوق کیفری، سال چهارم، شماره ۱۳، صص ۱۴۷-۱۶۹.
۸۸. میرسعیدی، سید منصور. (۱۳۹۲). مسئولیت کیفری قلمرو و ارکان آن، ج ۱، چاپ سوم، تهران: میزان.
۸۹. نائینی، محمد حسین. (۱۴۱۷ق). فوائد الأصول، قم: انتشارات اسلامی.
۹۰. نجفی، محمد حسن. (۱۴۰۴ق). جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، ج ۴۲، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۹۱. نجفی، محمد حسن. (۱۴۰۴ق). جواهر الکلام، ج ۲۲، تهران: کتابفروشی اسلامیة.
۹۲. نظری، رضا؛ میرزاجانی، عباس؛ احمدی، حسن. (۱۴۰۲). «تحلیل انتساب عناصر مادی و معنوی جرم به اشخاص حقوقی عمومی». مجله مطالعات حقوق عمومی، ۱۴(۱)، ۱۵۵-۱۷۶.
۹۳. هادوی تهرانی، محمد مهدی و هادی نجف، حیدر. (۱۴۱۷ق). الشخصیات المعنویه فی الفقه الاسلامی، مجله الفکر الاسلامی، شماره ۱۵، صص ۹۵-۱۱۷.
۹۴. یوسفی، مهدی؛ کاظمی، سید سجاد و فلاحی، احمد. (۱۴۰۳). نقش اراده در مسئولیت کیفری در فقه، حقوق کیفری ایران و فرانسه، فصلنامه فقه جزای تطبیقی، دوره ۴، شماره اول، صص ۱-۱۴.

Abstract

The criminal liability of the state, as an independent legal entity, is a novel and challenging issue in criminal law and Islamic jurisprudence that has not yet been fully recognized in domestic and international legal systems. Using a descriptive-analytical method, this study examines the foundations and challenges of attributing criminal responsibility to the state from the perspective of Islamic jurisprudence. The findings indicate that, within the framework of Islamic law, principles and doctrines such as justice, equality before the law, the rule of “lā yubṭalu ḥaqqu imri’ in muslim”, and the preservation of public interest provide sufficient theoretical grounds for recognizing the criminal liability of the state as an independent legal person. These jurisprudential foundations, in addition to protecting citizens’ rights and freedoms, emphasize the necessity of holding governmental institutions accountable for harmful and criminal conduct, and may provide a legitimate basis for attributing criminal acts to the legal personality of the state. Nevertheless, significant challenges remain, including disagreements regarding the nature of the state’s legal personality, the possibility of attributing will and criminal intent to a legal entity, and the manner in which criminal acts may be imputed to the state independently of its officials and agents.

Keywords: The Rational Consensus, State, Criminal Justice, Legal Person, Islamic Jurisprudence, Criminal Liability.